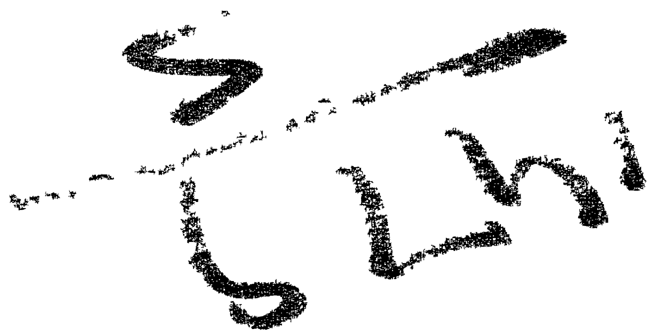


تمت

الحمد لله علی احسانه که درین ایام میمنت التیام کتاب فیض انتساب اعنی کلمات طیبات از مکتوبات حضرة پیران پیر و ملفوظات و مکتوبات حضرت میرزا مظهر جانجانان شهید و حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی و حضرت شاه غلام علیشاه رح و حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس اسرارهم معه ترجمه رساله اسرار العارفین بحسن تصحیح و نگارش نفیس صاف و پاکیزه بمطبع مجتبائی دهلی باهتمام مولوی محمد عبد الاحد سلمه الله الصمد مطبوع گشته تا کحل دلهای صاحبدلان گردیده فقط

فهرست کتاب کلمات طیبات

از ذوالنون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که بے بخفت و درویش غل یا غش ست با یکی از مسلمانان
نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان گفته اند غش در مذهب شان این ست که برادر مسلمان
خود را بناموس یاد کند سیزده بدان ای طالب که هرگاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت
دل داده و اسیر لطف مردم دنیا شده پس بر وست گریستن بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن ست
از حب دنیا- سیزده فقیر را در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا و آمدن به ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
فرمود علی ابن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیری ست که بر در امیر آید و نیکوترین امیری ست که به
در فقیر آید و روایت ست که صاحب عراق سه سال مریض بود سهل ابن عبدالله تستری را خواند تا دعا کند
و بنظر شفا و شفقتش نگرد و آخر ببرکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سهیل بخانه خود آمد و سه سال عزلت
اختیار کرد سیزده هر که همیشه بدنیا مشغول باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی ست
عظیم و راه نجات از اهل دنیا ذکر الله ست تعالی و تقدس سیزده قدم اول در راه سالکان و عارفان
بریدن علائق ست بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طَالِبُ الدُّنْيَا لَا يَكُوْنُ طَالِبًا
لِلْمَوْلٰی و از اکثر اهل سلوک منقول ست که هرگاه مهمی یا امری عظیم یکی را از ایشان پیش آمدی پارچه
صوف یا کسا پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداخته مناجاة بحق سبحانه کردی و فی الحال مستجاب
شدی و بدانکه زنجیر یا رسن در گردن یا در پا انداختن مستحسن ست و سنت داود ست علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام که مراد از آن- رعایت غایت تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امر دیگر نیست و موید آنست
آنچه روایت است از بعض تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه که بر پشت شان اثر تازیانه
هاست پیش عبدالله بن عمر رفتم و گفتم که امیر المومنین را دیدم که بر پشت شان اثر تازیانه هاست گفت
سبحان الله کدام ست که امیر المومنین را تازیانه زند او هر روزی خلوتی ست که در آن خلوت محاسبه
نفس میکند و شب جمعه دره بر داشته نفس خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی- والحمد لله
علی الاختتام و علی رسوله الصلوة والسلام

و نشستن میان خلق نه پسندد و سوای مراقبه و آن نظر کردن ست در مغیبات بصفاء یقین بسوی عالم ملکوت
و بعض گفته اند مراقبه مراعاة سر ست برای ملاحظه غیب بهر لمحه و لحظه سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست
اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن
ست بذکر و مدت آن چهل روز ست بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزلت و دور شدن ست از اهل زمانه به ترک طمع و از اماره نفس
و شهوات نفس بلزوم پرهیزگاری سیرة صحبت اغنیا و اهل دنیا قلب سیه می سازد نعوذ بالله منها و چون قلب مومن همچو
سنگ و کلوخ گردد پس هر چه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه بینی مردی را که بی حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را می طلبد پس بدانکه
او زندیق و مردود ست و دزدی ست از دزدان دنیا سیرة روایت ست از ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه که
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان ست نه با اهل دنیا سیرة
شیخی که بر قانون مذهب اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود
از قطاع الطریق و دزدان دین ست سیرة روایت ست از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
مردم و گمراه کننده مردم کسی ست که غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از قوت شبانروزی
طلبد که او غنی ست نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمة الله علیه برکسیکه زیاده بر قوت روز و شبی دارد صدقهٔ
فطر واجب گردانیده سیرة روایت ست از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب ست قلب سلیم و قلب منیب
و قلب شهید. قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب منیب آنکه از هر چیز بخدای عز و جل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال
مرید باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمائی کرده باشد و آنکه نه چنین ست گمراه ست و گمراه کننده
سیرة مرید را نرسد که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مرداری ست پس ذرهٔ از آن همچو قطره خون ست
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشائخ طریقت گفته اند که صحبت تونگران فقیر را سم
قاتل ست که او را دوا نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بپرهیزد
چه صحبت دنیا در دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری عظیم خواهد رسید سیرة روایت

الله تعالی توفیق استقامت و اتباع سنت و محبت مشائخ و ترک دانزوا و یاس از خلق امید از خدا سبحانه و تعالی
اینها را و جمیع دوستان مرا و من افتاده خاک پیر عمر بر باد داده را این حالات عطا فرماید بهزار الفعال کو نویسم
زیرا که مرشدان در تحریر اجازت نامها هر دو لفظ مینویسند پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است
دست من است بیعت بخدمت اینها که اقوی ذریعه سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی
مبارک فرماید بشرطیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و پا شکسته بر در حق بصدق وعده کریم مطلق جل سلطانه
نشینند و ایشان ندارکان طریقه من و حاصل توجهات سالها نی عن اللهم وفقنی و ایاهم لمرضاتک و مرضات
حبیبک صلی الله علیه وسلم و اجعل آخرتنا خیرا من الاولی آمین آمین ؎

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمه رساله اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین
اما بعد خانه های فقیر ویران شدند و شهر هایش بے بنیاد و فقرا رحلت کردند و گذشتند و متشبهان
و مترسمان بسیار شدند آنانکه مشغولند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل
و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریا و القاء عداوت و رغبت امارت و صحبت سلاطین
و امرا و اهل قلم و اکل حرام که دل را میمیرانند و چون شهادت هیچکسان مقبول نیست اقتدا ایشان و
کلاه گیر خلق از ایشان چگونه روا باشد فلهذا خواستم که کتابی نویسم در علم سالکان و فقرا و عارفان تا انکه
عزم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفین نامش نهادم
و سوال میکنم از خدا که توفیق اتمامش دهد چنانکه بشر و عشق داد و ما النصر الا من عند الله و هو علی

مهربان من یعنی به بخت خویش مرا اعتماد نیست ٭ جناب حضرتین در وقت انتقال حضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه حاضر بود معنی بالله تعالی عنهم و مردمان میگویند که ازین هر دو شخص یکی را متعین کنید تا بعد شما نزاع واقع نشود اگرچه کافه
وصیت نامه مهر فقیر بگواهی هر سه میان صاحب و دیگر اعزه نام شما را اولی والیق نوشته ام بالفعل
شما را تنبیه داده ام و بر حزم و دار احمدیه را آنجا گذاشته هیچ رسیدن رقیمه همه را جواب داده نزد ما بیایند قبر ما
در صحن همین مکان خواهد شد و متبرکات ... برگنبد ضیق و مردمان وابسته شما هر وقتیکه خواهند آمد در
دو حویلی باشند و شما اینجا بحضور ما باشید و اهم ... خانقاه همه بر طور شما است بهر طور که مناسب دانید
و بردباری و تحمل بسر برید و دعای حسن خاتمه در حق من بجا آرید و اتباع حبیب خدا محمد مصطفی فرمایند
زیاده والسلام ۔ مکتوب سوم بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه
علیه امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه ازان کیفیات و حالات و انوار
و اسرار پیش می آید و بدون آن انتباه طریقه بشاهد عمر چرا ضائع نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا
اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فائده و در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود و در سیر لطیفه قلبی که
مراقبه احدیت صرفه یا مراقبه معیت میباشد بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوها و غیره دست میدهد
و در سیر لطیفه نفس مراقبه اقربیت و محبت معمول است و استهلاک و اضمحلال و فنای انا و غیره حاصل
میشود و در سیر لطائف عالم خلق سوای عنصر خاک فیض بر عناصر ثلثه می آید و مناسبت تجلیات اسمی الباطن
... علیهم السلام و تهذیب لطیفه قلبیه می یابند و در کمالات ثلثه نیز نگیها و لطافت نسبت باطن
... انوار و برکات آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام
... تا ... گر خواهد میلش بکه باشد ۵ نه سلطان خریدار هر بنده ایست
... ست ... علوم و معارف اگر سالک این طریقه ادراک نماید مبارک والا
... ست ... که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است والا طریقه
... مشائخ ... عجب مردمان اند طریقه بدنام نمایند و خود را پیر میگیرند ... اسم الله
... اشتیاق ... محمد ... که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و حضرت حافظ ابو سعید
صاحب سلمهم الله تعالی و بعضی حالات ... الطریقه با ... مقامات مناسبتی بهم رسانیده اند و عزیزان دیگر نیز

میان صاحب یعنی حضرت مولوی شاه رفیع الدین و حضرت مولوی شاه عبد القادر و مولوی شاه عبد العزیز و مولوی از جمله فضلای ... مشهوره ... و علمای ... حضرت ... ازیشان ... و ... معروف ... رضی الله تعالی عنهم ۱۲ منه

۵ ای حضرت خازن الرحمت خواجه محمد سعید و حضرت ایشان عروة الوثقی خواجه محمد معصوم قیوم رضی الله تعالی عنهما ۱۲ منه

وافسوس که شما اینقدر تاخیر مینمایید عم خوبان درین معامله تاخیر میکنند و می‌بینم که منصب آخر مقامات این خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر ازان در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپایه نشسته اید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست بمجرد رسیدن این خط خود را جریده روانه این صوب نمایید و برخوردار احمد سعید را بجای خود انجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه و درود و استغفار و ختم کلمه طیبه و قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جانفزا و اتباع حبیب مصطفی مدد فرمایند والسلام

مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحیم بجناب صاحبزاده عالی نسب ولایت حسب حضرت شاه ابوسعید صاحب و احمد سعید صاحب جعلهما الله للمتقین اماما بعد از سلام مسنون و دعای عافیت مشحون واضح مینماید که مکرر رقیمه های فقیر برای طلب شما فرستاده شد معلوم نیست که بخدمت میرسند یا در راه تلف می شوند احوال مزاج فقیر بسیار سقیم طاقت نشستن نمانده هجوم امراض و نذار الرحیل در رسیده فقیر را بجز دیدن شما هیچ آرزوی نیست بلکه از غیب القا می شود که ابوسعید را باید طلبید در روح مبارک حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه براین باعث ست و دیده ام که شما را بران راست خود نشانده ام و منصبی که آثار آن عنقریب عاید بشما میشود مفوض نموده خانقاه شما را مبارک باد و جلد تر بیایند و توکلا علی الله انجا آمده بنشینید اگر الله تعالی مرا بیامرزید بصدقه پیران کبار رضی الله تعالی عنهم از تو به نهایت فاخر نیستم هر چه فتوح از غیب رسد صرف مایحتاج خود و وابسته های خود نمایید و آنچه باقی مانده بر فقرا تقسیم کنند و اهل خانقاه و اکثر مردمان شهر شما را میخواهند مثل احمد یار و ابراهیم بیگ و میر خورد و مولوی عظیم و مولوی بشیر محمد بلکه جمیع مردمان شهر بارها میگویند که میان ابوسعید لائق اند که درانجا نشینند و حضرت شاه [illegible] و اکثر اعزه شهر باخلاق حسنه و سکنت و تمکنت و حفظ و شغل [illegible] بالشرکت غیر میشوند [illegible]
اجتماع اهل خانقاه برین شد [illegible]
شماست بعد استخاره بیایند [illegible] دیگری نیست انجا [illegible]
معاش را حواله بخدا کنند حسبنا الله و نعم الوکیل [illegible]
انفاس باقی مانده را [illegible]

ومنصبی که آثار آن عنقریب عاید بشما می شود و مراد ازان منصب منصب قیومیت است بعد از انتقال قیوم زمان غوث انس و جان پیشوای سالکان قدوة واصلان حضرت عبدالله شاه معروف غلام علی شاه صاحب قدس سره منتقل بحضرت قبله ما امام الهم فاتحه [illegible] الاولیاء غنی [illegible] قدسنا الله تعالی بسره السامی شده است و آن قیومیت است

سهو از کاتب
صحیح

اکمل ست کہ وجود ایشان بجہت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیہ وجوبیہ است وفی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
واین اشارہ بہمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیہ نواختہ اند و در نشار
دنیا از ایشان آثار ہمان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاہب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشتہ شد و سبب
ہدایت جماعات بنی آدم گشت وبحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ اللہ چیزی می فہمند و ذہن ایشان بان
حقیقت مجردہ بوجہی از وجوہ ملتفت میشود و اینہمہ برکات نفوس کاملہ است چہ نفوس مفارقہ باجساد
و چہ مفارقہ از انہا و معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و مشمول شدن بفیض آن بوجہی کہ انا ر وسطے
ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
ایجاز و بلسان اشارت ادا کردہ شد باز نکتہ دیگر ادا کردہ آمد کہ تجلی اعظم مبدأ و معاد نفوس کاملہ است۔

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب والاوتاد مظہر کمالات خفی وجلی مرشدنا شاہ عبد اللہ المشتہر بشاہ غلام علی قدس سرہ کہ بحضرت شاہ ابوسعید صاحب رحمہ اللہ تعالی نوشتہ شدہ است درین کتاب اضافہ کردہ میشود

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزادہ عالی نسب والا حسب حضرت شاہ ابوسعید صاحب سلمکم ربکم
السلام علیکم ورحمۃ اللہ درینولا این فقیر را مرض خارش وضعف وشدت تنفس مستولی گردیدہ کہ طاقت
نشست و برخاست خیلی دشوار علاوہ انیکہ درد در کمر از چندی ظاہر شدہ کہ نماز برا قعاد خواندن ہم محال
حضرت شاہ رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین ہر دو شخص بر سبیل بدلیت پیش شما باالضرور باشند
پس درینوقت کہ اشتداد امراض بحدی رسیدہ کہ طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستہ ضروریہ آمدہ
درینوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلدتر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
برای بیمارداری اہلخانہ خود گرفتہ اند آمدن اوشان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
شما مع تبرکات جدیدہ روانہ کردہ شد تعجب است کہ قصد آمدن اینجا نکردہ اند فقیر را بحسب ظاہر صحت محال

صفا با خبث باطن نیز گاهی جمع میگردد * برو با او عمر را چون در و بنشین تماشا کن * فرد * هرزه گردی
مانع نور دل ست ای هوشمند * سیل تا منشست یکجا باطنش صافی نشد * دوای درد من بر جمع اضداد تو
مینازم * نمک ریز دل مجروح من هستی و مرهم هم * جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوبت * قیامت
مینمایی و دم عیسی و مرهم هم * درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیبی که آن جمع ست در قلق قلب و انس روح
در یک حالت و تا دی ازان یک و التذاذ ازان دیگر بیکدفعه * توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن *
توی مقصود اهل دل توی مشتاق همدم هم * ز یک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد * مزاج حرص قارون
زهد ابراهیم ادهم هم * بخاری از زمین خیزد و با حجر در آمیزد * گهی باران ریزان ست گاهی برف و شبنم هم *
درین سه بیت اشارت ست باضمحلال حقائق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه
بسبب امتیاز صور و هیاکل * کدامی طرفه نیرنگی درین کاشانه سر دادی * که عالم پای کوبان از دست عشقت
گشت و آدم هم * درین بیت اشارت ست بسریانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض
خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد و بآنکه سبب سریان آن مصلحت کلیه است **مکتوب بست**
و پنجم در شرح غزلیکه بر تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کرده شد * نخستین باده کاندر جام کردند *
مزاجش عکس آن گلفام کردند * هویدا شد در امکان صورت حق * بآن صورت جهان آرام کردند * همی بست
تفصیلی ازان روی * مکارم را باتمام کردند * شراب وحدت از میخانه غیب * مرا صبح ازل در کام کردند *
چو غلطیدم ز مستیها بهر سو * حریفان مستی از من دام کردند * حقیقت را که مستور از نظر بود * بما مشهود خاص
و عام کردند * پس آنگه موج دریا باز گردید * باتمام فنا اکرام کردند * امین رمزی دقیقی با تو گویم * بجو و آغاز
و نیز انجام کردند * غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعیین مراد از باده و جام و
استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
و از باده کمال او بافاضه صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی اعظم ست
باصطلاح او حقیقت محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول بوضع از مستی چشم ساقی کرده شد
گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده ست عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر
شده و اتمام خواص نوعیه و استیفار احکام لطایف ایشان بآن متحقق شده بواسطه اعجاز بهت افراد

طهارت فائده با دارد و منها تحصیل عدم اگر ندانی کردن • باید نظر اهل فنا راجستن • این دار عضال ادوای
به از این • در حکمت اهل دل نخواهی دیدن • یعنی نظر قبول این طائفه کیمیای عجیب ست در تحصیل عدم و ازاله
خطرات پریشان و منها آنانکه ز او ناس بهیمی رستند با جه انوار قدم پیوستند • فیض قدس از همت ایشان بجو
دروازه فیض قدس ایشان هستند • یعنی توجه بارواح طیبه مشائخ در تهذیب روح و سر نفع بلیغ دارد و منها
آن ذات که از قید جهت بیرون ست • از حیطه اسما و صفت بیرونست • هر مرتبه زان ذات نشانی دارد • هر چند
ز تعیین همه بیرون ست و منها هر در که شد مظهر آن یار عجیب • ظاهر شده از صورتش آثار عجیب • در لوح
دل ار ثبت کنی صورت او • پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب • و منها قومی بکتابت احرف موصوف ...
جمع بتلاوت اسما و صرف همت شخصی که ازین قوم قدم پیش نهاد • گشت ست باین صورت ذهنی مشعوف
• درین سه رباعی اشارت کرده شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بان ارشاد کرده
و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق ست که در هر که آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
و هر چیزی را چهار وجود ست کتوبی و ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی
نزدیک اهل دعوت ثابت ست همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منها ای
دوست تو ای دیده و بینائی من • شنوائی و دانائی و گویائی من • عشقم تو و هم تو دل غمدیده من • ...
دل غمدیده شکیبائی من • اشارت ست بتوحید حق تعالی والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی ...
خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین — **مکتوب بست و سوم** در شرح ابیات — الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوقی برادر صحابین اکرمه الله شهود و بات
آن شد که بعض معارف خاصه در رنگین ترین لباس که لباس نظم ... کرده شود الحال شوق ...
تقاضای آن میکند که زیر ... اشارتی لطیف کرده شود بیان ... کرده آن موضع ست شعر
الا طال شوق الابرار الی لقائی • و انی الیهم لاشد شوقا • ... نامیم بادو ام یا باده را پیمانه ام
عاشق شوریده ام یا عشق یا جانانه ام • درین بیت اشاره کرده ... مقام حیرت که از مقامات ...
که سالک درین مقام تحیری کند در میان وجودات خاصه که باهم ... و در میان وجود
ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید در میان احکام ... ظاهر وجود و ... عاشق گوید ...

عن هذه الاقوال کلها ما انکرت علیها الا من جهة التعبیر ومن جهة ذکر شیء فی غیر محله والا فقل ما یشیر صاحب کشف
الی ما لیس له حقیقة اصلا فالقول بالصفات الثمانیة له وجه وجیه وهو ان اول النفس الرحمانی المتمثل فیه الذکر
والتجلی الاعظم المسمی عند الاشاعرة بالصفات ولذلک قالوا بالصدور بالایجاب وبقدمها زمانا غیر انهم سموا شیئا
واحدا باسماء شتی باختلاف الجهات والاعتبارات وکم من اختلاف فی الجهات یلتوی فی صدور الناس حتی
یظنونه من باب اختلاف الحقائق کالبیاض والابیض هما واحد فی الحقیقة الا ان البیاض اسم له من حیث
انه ماخوذ بشرط لا وان الابیض اسم له من حیث انه ماخوذ بشرط الشیء فکذلک سموه حیوة من حیث انه صفة یتبع
العلم بنفسه وبحقائق الممکنات وعلما من حیث انه تمثل فیه حقائق الاشیاء قبل تکونها فی الخارج وقدرة من
حیث انه یتجسس منها خلق الخلائق وارادة من حیث ان التجلی الاعظم منبعث منه تخصیص احد المتساویین
وکلاما من حیث انه ینزل منه الوحی علی قلوب الانبیاء والملائکة وسمعا وبصرا من حیث انه مبدأ الانکشاف
المبصرات والمسموعات وکذلک کلام مولنا عبد الرحمن الجامی عندی مسلم فان مقصوده نفی تاصل
الحقائق بحیالها وانها اعتبارات واضافات لا وجود الحق بمعنی ان الوجود ظهر فیها وتعین بها لا بمعنی الفرق
الاعتباری واذ قد اکملنا الجواب فلنختم الرسالة والحمد لله تعالی اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلی الله تعالی
علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین۔ **مکتوب بست ونهم** الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد
می گوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احباب باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد الحال مستحسن
مینماید که زیر هر بیتی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودیعت نهاده شده است والله یقول الحق وهو
یهدی السبیل فمنها دلی دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن ٭ درو کیفیتی جوش شرابش میتوان گفتن
وجودی نمود معنی ما دیدنی دارد ٭ درین بیرنگها بوی گلابش میتوان گفتن ٭ درین دو بیت اشارت است بتجلی
عجیب که انجذاب روح است با فنا را نامش سویدا دل ما یا پای اندر پیچ وتاب او ٭ نقوش عالم ام الکتابش
میتوان گفتن ٭ اشاره است بجامعیة عجیب است فروپاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم ٭ ز فیض معنی
ما آفتابش میتوان گفتن ٭ اشارت است بفنا تا آنکه از ظهور معنی عجیب است خیزد ٭ ومنها ز زلف پیچ در پیچ کسی
گم کرده ام خود را ٭ خرد شی در دل شبها نمی کردم چه میکردم ٭ دلی پر درد جان افکار و یار تند خو دارم ٭ جهانرا
پر ز یار بها نمیکردم چه میکردم ٭ اشارت است بان که گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدیده میدهد

لكلام الشيخ ابن العربي واتباعه وكم لهم من تصريح او تلويح بهذا المعنى وقد اومانا الى وجه المسئلة فلا حاجة بنا الى
نقل كلامهم والاطناب بالسرد تصريحاتهم وتلويحاتهم والقول بان حقائق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء
المتصلة في الوجوه بما حل في الطرف المقابل يسمى باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء
وهو حقيقته التي يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجدد ولو شئنا لاتممنا براهين كثيرة من كلامه على كلامه محمل
كلام الشيخ المجدد انه وجد بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحمله على ما يخالف وجدانه وتلك فلتة علمية
لا منزلة كشفية والفلتات لا يخلو منها العلماء ولا يضر علو مقامهم ان يوجد في بعض كلامهم قليلا فلتة ما وقوله
تمايز الصفات الثمانية لا يسلمه الصوفية بل هي عين الواجب عندهم بمعنى ان الذات يكفي كفايتها وليس عند
المتكلمين دليل يدل على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الاول فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق
السميع والعليم ونحوهما عليها فاما ان هناك صفات متمايزة فكلا ومن انصف من نفسه عقل ان الناس
اذا استعملوا افعال الصفات واسمائها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم
يلتفتون الى صدور الآثار لا غير فان من راى شيئا يتحرك ويمشي ويحس يسميه حيا بسبب هذه الآثار ولا
يلتفت الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من التدقيقات الفلسفية واما الثاني
فلان العقل ما شهد الا بكونه بحيث يصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك منحصر في زيادة الصفات فكلا بل من
انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان
قال قائل هذا مذهب اهل السنة فيجب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لها بالخير وما روي
عن احد منهم انه تكلم في الصفات هل هي زائدة اولا وعلى تقدير زيادتها هل هي امور انتزاعية او خارجية وانما
هذه الفرقة من المتاخرين التي تدعي لنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة في الدين
واختراعا مالم تقله احد من السلف فنحن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود خارجي
بوجود ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث يصدر منها
الآثار سواء سمي هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وهميا متقنا وان سالتموني عن الحق الصراح الخالص قلت ان الذات
الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج او في الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الرحماني وفي
الاعيان كناية عنه نعم للحق تجلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العما بشرط هذا التجلي وان سالتني

فتح كابر
منزليته وناگاهي

الاسماء و فرعیة الممکنات فی ہذہ المرتبة فلہ عبارتان کلتاہما صحیحة احدہما ان حقایق الممکنات ہی الاسماء والصفات متمیزة
فی مرتبة العلم والثانیة ان حقایق الممکنات ہی عکوس الاسماء والصفات المنطبعة فی الاعدام المقابلة لہا ولا فرق
بین العبارتین الا فرقا ضعیفا لا یعباء بہ عند المتفتشین من حقایق الاشیاء علی ما ہی علیہ الرابع ایضاً یحتاج الی
مقدمة ہی ان الصوفیة یسمون الاولی معشوقا والثانیة عاشقا والمرتبة العلیا الظاہرة فی الجمیع عشقا وہذا
اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان المعشوق تیدلی الی عاشقہ ویجذبہ الیہ فیقال للسالک الذی غالب حالہ ہذا
مجذوبا و مرادا و محبوبا کما کان فی قصة سیدنا ابراہیم جذبة العنایة الی مراتب الوجوبیة من حیث لا یدری فاہتدی الی
الذی فطرہ وتذکر من حال الافات ان بہ الذی فطرہ منزہ عن ہذہ الذمائم وقد یترقی العاشق الی معشوقہ
ویسیر الیہ بالریاضات البدنیة والنفسانیة وتجرید وجہ الروح فیقال للسالک الذی غالب حالہ ہذا سالکاً و مریداً
ومحبا وقد یتدلی المعشوق ویترقی العاشق فیجتمعان فی الوسط وہذا السالک ینوبہ بوارق الطرفین فیقال لہ
السالک المجذوب والمحب المحبوب والمرید المراد ومعنی ہذا الکلام ان للہ تعالی تجلیا فی قلب الشخص الاکبر وان
لہذا التجلی انبساطاً وانشراحاً فی حظیرة القدس وان لہ عکوساً ومجالی فی الملاء الاعلی فینطبق علی ہذا التجلی الاسماء
التسعة والتسعون وان للہ تعالی ارادة حینا بعد حین وعلما متجدداً ورضا متجددا بحسب ہذا التجلی فہذا التجلی مع
ما فی حیزہ ہو الذی یسمونہ بالمعشوق لان النفوس البشریة منجذبة الیہ انجذاب الحدید الی المقناطیس وقد ذکرنا ذلک
فی صدر ہذا المقالة والیہ السیر والسلوک وبہ الاتصال الذی یقصدہ الصوفیة وقد یقتضی الاسباب الخفیة الی ان
یرید الحق اصطفاء عبد وہو جاری فی غلواء نفسہ لا یشعر بما یرید منہ فیسمی مراداً وقد یقصدہ بالریاضات البدنیة
وتجرید وجہ الروح حتی یظہر الاتصال المودع فی اصل جبلتہ فیسمی مریدا وقد یحس باجتباء من الحق وسعی من نفسہ
ویکون لہ تارات یتقدم سعیہ فی بعضہا ویغلبہ قسر من الغیب فی البعض الاخر او یحس ذلک فی حالة واحدة من
جہتین فیکون جامعا للمرتبتین اما ما فی المشربین فیقول قد یکون الغالب علیہ بعض وجوہ ہذا التجلی ویکون
مجذوبا من ذلک الوجہ فیقال تحقق باسم کذا وکذا ویقال ربہ من بین الاسماء اسم کذا وکذا وبالجملة قد یفہم
العارف اصل استعدادہ فی الاعیان الثابتة والاسم الذی یجذوہ من بین الاسماء فینسب الیہ فیقال
حقیقتہ تعین اسم الرحمن او اسم اللہ الی غیر ذلک والشیخ المجدد معترف بہذا القول فی کثیر من مکاتیبہ و
بالجملة فالقول بان حقائق الممکنات عکوس الاسماء المنطبعة فی الاعدام المقابلة لہا لیس مخالفا

بان العالم متعین فی الہیولی الاولی والصورة العامة الجسمیة لم یبعد من ہذہ القاعدة کل البعد وقد اعترف بمقدمات
ہذہ القاعدة من حیث یدری او لا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشیء عین حقیقته لا یصادم ہذہ
المسئلة وکذلک القول بان الوجود صفة انتزاعیة لا یصادمہا ولکل قول محمل ینطبق علیه بقی ہہنا مسئلة مشکلة قد
صعبت علی الفرقة القائلة بوحدة الوجود وہی ان ہذا الوجود عین الذات الواجبة او صادرة منہا بطریق الابداع
ولا بد من تحریر محل النزاع لان کلام القوم من الطرفین لا یخلو من التسامح والتجوز فیختلط القولان فاقول لا شبہة
ان حال الانسان بالنسبة الی اعتباراته من الانسان بشرط لا وبشرط الشیء ولا بشرط الشیء غیر حاله بالنسبة
الی افرادہ فانا لا نشک ان الحال الاولی فیہا الوحدة الحقیقیة والکثرة الاعتباریة وفی الحال الثانیة الکثرة الحقیقیة
والوحدة الاعتباریة والحال الاولی لا یخرج عن کونه کلیا والحال الثانیة یخرج عن ذلک فاذا استقرانا مراتب
ظہور الشیء فی مظاہرہ وتعینه فی بعض محالاته وجدناہا علی منزلتین احدہما المنزلة التی یعبر عنہا بالصدور والابداع
والثانیة المنزلة التی یعبر عنہا بالتعین الاعتباری وبعد ہذا القول اختلف اقوالہم فی الوجود المنبسط علی ہیاکل
الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب انه صادر من الذات الالٰہیة وقال
مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالٰہیة والصادر الاول اعتباری ہی شرحه للمعات بعد
ایراد سوال وجواب فی ہذا المعنی تحقیق آنست کہ فیض ہمان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط
بر حقائق ممکنات واین نسبت از امور اعتباریہ است پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد و فی نفسہا
از امور حقیقی انتہی۔ والحق عندی ہو المذہب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصة فی الاحکام وثبوتہا فی
انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی به یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلة الثانیة لا محالة وان کان اسم التنزل
والتعین یشملہ والا لم یکن بین الافراد وبین نوعہا الا الفرق الاعتباری المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک
بین کل خاص وعام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالٰہیة لا یقال الصوفیة یلتزمون ان الحقائق الامکانیة
اعتبارات واضافات لاحقة بالوجود لانا نقول الصوفیة یقولون بان النار غیر الماء وہما غیر الہواء وان الانسان
غیر الفرس وان کان الوجود یشملہا کلہا فلا جرم انہم ارادوا الاعتبارات والاضافات معنی لا یزاحم ہذا التغایر الذی
یکون منشأ لاختلاف الاحکام وہذا المعنی ہو الذی الکثرة حقیقیة والوحدة اعتباریة او لا معنی لحقیقة الکثرة
الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقائق التی ہی الوجودات الخاصة لا اختلافہا فی اصل الوجود وعدم

تصورہ ذلک لیس لہا ثبوت وبالجملۃ فالوجود الخارجی انما یلحق الامر الثابت فیجعلہ موجودا ولنبحث عن ہذا الثبوت و
عن ہذا الوجود ای شیء منبعہما فالذی وقع عندنا ان الوجود منبعہ ومصدرہ الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات او النفس
الرحمانی او النفس الکلیۃ ایا ما شئت فقل ع عباراتنا شتی وحسنک واحد * وکل الی ذاک الجمال یشیر * وہو
صادر من الذات الالہیۃ وان الثبوت منبعہ اقتضاء الذات الالہیۃ للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی ہو
الذی تسمیہ الصوفیۃ بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیاء لکنہم یریدون صدور الاشیاء منہ مرۃ
واحدۃ فی المرتبۃ العقلیۃ قائمۃ بالواجب لا بنفسہا ولنبین ذلک بمثال اذا وضعت الخاتم علی الشمعۃ انتقش
فیہا الحروف المکتوبۃ فی الخاتم فالحروف الظاہرۃ فی الشمعۃ انما کانت بعلۃ فاعلۃ وہو الخاتم وعلۃ قابلۃ وہی الشمعۃ
وانما وجدت عند اجتماعہما وانطباق احدہما علی الآخر لکن للخاتم استعداد قام بہ منذ کان الخاتم انہ لو انطبق علیہ
شیء سواء کان شمعا او طینا فاض منہ علی ذلک الشیء صورۃ الحروف فکل ما وجد عند الانطباق کان ثابتا قبل
فی نفس الامر قائما بالخاتم فکذلک کل ما وجد حینا من الزمان فانہ کان قائما بالذات الالہیۃ من حیث الثبوت
ومن حیث انہ کمال للواجب ومقتضاہ وہذا ہو الذی تسمیہ الصوفیۃ بالفیض الاقدس والحکماء بالعقل
والحق ان العقل مستوعب لجمیع الوجودات الخاصۃ الا ان الحکیم لم یتفطن الا بعقول الافلاک ولیس ہناک
الا اربعۃ اصول الذات الالہیۃ والعقل الصادر منہ والنفس الکلیۃ الصادرۃ منہ ایضا بشرط العقل وبواسطتہ
والہیولی الصادرۃ منہ بشرط النفس الکلیۃ کما قال مولانا عبد الرحمن الجامی فی بعض کلامہ ذات مع الصادر
الاول علۃ تامۃ آن موجودیست کہ در مرتبہ ثانیہ ظاہر شود وہمچنین ذات مع صادر اول وثانی علۃ تامہ
امری ثالث ست انتہی وکلما یشاہد بالحس ویدرک بالعقل فانہ حاصل من انکاح الحاصل بین الہیولی
والنفس فمن ذلک ما ہو قریب من النفس قد ظہر فیہ احکامہا ومنہ ما ظہر احکام الہیولی اکثر ولیس الہیولی
الا التشخص فلما جاء وقت صدور ہذہ الاشیاء وتمت علیہا برز الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتۃ من
قبل القائمۃ بالذات الالہیۃ فعبروا عن ہذا المعنی بقولہم وان ظہر الوجود فحکم ظہر باطن الوجود وانہ وقعت بین ظاہر الوجود
وباطنہ نسبۃ معلومۃ الا انہا مجہولۃ الکیفیۃ وقالوا الاعیان ما شمت رائحۃ الوجود ویریدون ان الذی یصدر منہ الا
انما ہو الوجود فقط لکنہ ظہر علی قانون باطن الوجود فہذا القدر من وحدۃ الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حولہ جمیع
الطوائف عن اہل العقل فمن قال بان الذوات متحدۃ فی الذاتیۃ مختلفۃ فی الاوصاف اثار او ہذا المعنی ومن قال

لما كانت معدومة ولم يصدر منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدرت منها آثارها والجسم محل تلك
الكيفيات والحامل لها استعد لتلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الاشياء عند الوجود
الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام محضة ان لوحظ اليها مع قطع النظر عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة
وان لوحظ انضمامها ضميمة وهي الجسم كانت موجودة فاذا صار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد افضى به الاسباب اعني النجار
والحداد والخشب والحديد والنار والكير والمقمع والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم
الذي هو السيف والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الانية مجهولة الكيفية بها اتصف ذلك المعدوم
بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا
بصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام السيفية من القطع وغيره فقد تعين تعينا خاصا وبرز في بعض صوره المحتملة
فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يتمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات
لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اولى بهذا ثم الموجود ومعناه
ما اتصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث عن هذه الصفة الانتزاعية هل لها منشأ انتزاع في
الخارج او هي بمنزلة انياب الاغوال لا شبهة ان بديهة العقل يحكم بالاول وتمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا الحكم
الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو منشأ الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم
هو ثابت متعين مخصوص باحكامه وآثاره فان المحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشي في ذلك على قانون
طبيعة ثابتة في نفسها يعلم ذلك ببديهته فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم
شيئا من مرتبة او يؤخره لم يستطع وهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة
وغير الوجود الذهني ان اريد به التحقق الذي يحصل له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحتمل ان يكون هو هو كما ذكرنا
في مراتب الاعداد فكذلك في احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان النخلة ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
نبتها كذا وكذا والسدرة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا ونبتها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع احكاما خاصة به لازمة
وجد في الخارج او لا لكان الملازمة في قولنا لو لم يشأ الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم يتحقق هذه الصورة فظاهر
فهذا الانبساط وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت البتة
والممتنع ليس بثابت وكذلك مخترعات الذهن مما ينقطع بانقطاع الاختراع وليس له امام يقتدي به العقل في

ان تغلبوا علے صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي هو مميز ان الخير والشر كما
اشرنا اليه وهذا التجلي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم
حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان في عماء ما فوقه هواء وما تحته هواء وهو الذي اخبر عنه الصوفية
بقولهم ان الوجود ظهر في مظهرين مظهر واجب له التاثير والقهر والفعل والتنزه ومظهر ممكن له التاثر والانقهار والانفعال
والتلوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العربي ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجددة انتهى فمن
اثبت هذا التجلي كما هو اصاب الفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم ومن
لم يثبته اخطأ الفطرة وباين الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم وصار زنديقا دهريا وكذلك كل من انكر علما اودع
الحق في جذر فطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم ان الفطرة التي يكون منكره زنديقا
ان حقائق الاشياء ثابتة وان للاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالنار يحرق والماء يطفي والزنجبيل حار
والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقل بذلك قامت عليه الحجج من نفسه على نفسه وكذبته الدلائل من نفسه
على نفسه ووقع في هوات من تهافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمنع
التعدي من طور الفطرة وينهى عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النهي انما جرى على العقل وعلى
الصورة الانسانية فلو ان انسانا استعمل في ذلك عقله وخاض في ذلك بما هو انسان كان منهيا عنه لكنهم يخوضون
بطور وراء طور العقل وبما هم من البشر وبالجملة فقد خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي جبلوا عليه في علم آخر
وهو ان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي به تفارق هذه الاشياء المعدوم فانا قد نتصور
المثلث مثلا ونعقل انه ليس بموجود وقد نتصوره ونعقل انه موجود ولا بد ان المتصور الثاني يفارق المتصور الاول
والذي به يفارقه هو الوجود وهو الذي يكون مبدأ للقابلية والفاعلية في هذه الاشياء ومتمايزة في الماهيات وهي
الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بها يسمى الفرس والانسان والحمار والبعير بهذه الاسماء والتي بها
يقدر في انفسها الكل منها من الاحكام والآثار ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفية انضمامها فقيل الوجود امر
انتزاعي يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا
القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود وجودا لكن ذكره في بحث الوجود الحقيقي فانا ندرك لا محالة
امرا انتزاعيا نسميه بالوجود ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل وسبب له وقيل الجاعل

ابر بلند و سطبر و غلیظ و ابر تنک و بارندہ و ابر سیاہ و ابر سپید و ابر یکبارہ باران و ریختہ باشد ۱۲ م

جمع ہیولی تشبیہ دو ایشیب نرم و گندہ زمین ۱۲

تحقیق الوجود

میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی
عافیة الطرفین نامهٔ مشکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفهٔ خفیه و اخفی رسید و برابر آن شکر الهی بجا آورده
شد این راه که میروند همان صراط مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسازد و در
حالت اولی نفی از صفات مبدأ و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ضوء به نسبت آفتاب که برنگهای مختلفه
برآمده و ثانیاً ذات مبدأ بالغیر ملاحظه صفات دیدند که در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
بلطیفه خفیه میکند اما حالت ثانیه بلندتر است از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری میل میکند
بجانب مبدأ و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش است از حجر بهت بالجمله آنچه
خدای تعالی عطا کرده است نعمتی است عظیم بر آن از جان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و آنچه از نور محمد علی
صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نمایش است از نسبت اویسیه سابق آرزوی این نسبت داشتند
الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید سفید خواهد بود خواه متفرق در اوقات صلوة خمس و خواه یکجا
هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند هر چه میگذرد همه حکمت حق است و نافعست نسبت شما
هر چند بالفعل وجه نافعیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواهد شد والسلام فقیرزاده ها و والده ایشان سلام
میرسانند و متوقع دعای خیر هستند که دعای مؤمن برای برادر غائب مستجاب است **مکتوب نود و هفتم** نیز بجواب
عرضداشت سیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم العافیة
لنا و لکم بعد انتظار بسیار رقیمه کریمه متضمن بعض معارف و بعض اسوال ضروریه رسید چون مشعر بعافیت و سلامت
ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند که ذات مقدس خالی از جمیع قیود
شهود و شیون کنت کنزاً مخفیاً اشاره باوست بعد از آن انوار صفات که مبدأ افعال است بنظر مے آید
فاحببت ان اعرف رمزی است بآن بعد از آن تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات سری میگردد
فخلقت الخلق تلمیح است بآن این همه معارف حقه است شکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و آنچه طلب جواب آن
نموده اند آنست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد
و تعطیل صفات بوجهی نباید در این صورت خلود جنت و نار معارضه میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

مکتوب پانزدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح - حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله عفی عنه - بعد سلام محبت التزام مطالعه نماید الحمد لله علی العافیه مدتی گذشته که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر نشنیده بودم الحمد لله نامه نامی الشان رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت مبدأ را اجمال مع عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استتار آن تفرقه و حزن متحیز این همه موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی آن موقوف بر استعداد و بر پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی نمیشود - **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نماید الحمد لله علی العافیه و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه مشتمل بر احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در مبدأ می بینید و مبدأ را تفصیلاً در اشیا همان کیفیت ست که موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدای تعالی انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی ست خدای تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید **مکتوب هفدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح - سیادت و نقابت مرتبت خلاصه دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نماید الحمد لله علی العافیه مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و مبتهج گردانید آنچه نوشته بودند قاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار در نار و خلود اهل بهشت در بهشت با این مکاشفه چه قسم صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود میگردد رجوع در زمان آینده نیست بلکه بالفعل ست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیة ممکنه را باعتبار ذات او این ست که نیست و باعتبار موجدا نیست که هست عارف میگوید که ماهیة ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ دو نوع ارتباط واقع یکی آنکه از مبدأ بر آمده دیگر آنکه بمبدأ بازگشت بالفعل او را باعتبار مبدأ هر دو حیثیت ثابت ست چنانکه ده را با یک دو ربط واقع ست یکی آنکه یک را چندبار گردش داده ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرات الحال همین قدر باید فهمید ثانی الحال صورت مبدأ و مرجع بوجه دیگر واضح خواهد شد والسلام **مکتوب هیجدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح بسم الله الرحمن الرحیم حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر

و قدیم ست و نام آن حقیقت بعرف ما تدلی کلی ست فرزندی می آید اراده متجدد و می بینند هر دو شهود حق ست از جهت
قصور نفس ناطقه همه را دفعةً واحدةً نمی بینند - دیگر از بیع و شری جواری که از دار الحرب میگیرند و بغیر قاعده شرع تقسیم (ظهور حضرت حق ۱۲)
میشود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام لشکر موجود ست بسبب
تقسیم هر یکی از حق دیگر ممتاز می گردد تا پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود
بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بدست هر آینده این صوب احوال ظاهر و باطن خود
نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند - **مکتوب چهاردهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابو سعید
سیادت مآب حقائق و معارف آگاه سلمه الله تعالی - نوشته بودند که اولاً شهود میشود که ذات مبدأ اثر ها وارد
مانند آتش که اثر او ضوء ست فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر متناهی دارد لهذا سبب ظهور مراتب
غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که ضوء ست سیادت مآبا حاصل این شهود ظهور استعدادات
وجوبیه ست در مظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات جمیع صوفیه چه قایل بوحدة وجود و چه قایل
بوحدة شهود همه بران متفق اند باز نوشتند که شهود میشود که وجود واحد ست و قوالب مختلف و بسبب اختلاف
قوالب امتیاز ممکنات پیدا شد ضوء مصباح و زجاجه یک طور ست چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه سرخ
و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا شود سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود میکشد باز نوشتند دو چیز مشهود
میشود ذات که نور رقیق ست و صفات در زید و فرس و حجر و غیره مشهود میشود و دران میان بنظر دقیق ذات
هم مشهود میگردد سیادت مآبا آن نیز از شعبهای وحدة وجود ست که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل
قابلیات ذات وجود ست در همه مشهود و ظاهر ست سیادت مآبا آنچه بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق
مکاشفات صوفیه محققین ست غلطی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر
لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یاد داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید مزید
باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بمجرد استنطاق تمام شود طول و عرضی
دارد بالجمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه ست و هم مطابق شریعت این سخن
آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر مغایرة خالق با مخلوق ست و چون مراتب
وجوبیه و مراتب امکانیه ممتاز شدند یکی بقهر و عز و دیگر بمقهوریة و ذل متصف شد احکام شریعت راست آمد والسلام

اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن میکرد و هیچکس از جماعتی که در خطب وحاضر میشدند انکار نمی نمود بر خلاف
ارار خاصه او که دائره لم و لا نسلم در آن ار اوسع بود کما لا یخفی بعد از ان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند تا طبقات
محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه
باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص
و عام شده و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر میفرمود و از هیچ احدی قدح در ان
اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آن خاصه او که در دار و گیر لم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن
اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض را مشابه بعض یافتیم و
اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لا
یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی
و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و هلم جرا الی سائر الصحابة اتم حفظ و ضبط و کوشش
تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم
الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را متتبع اند از حمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست
که این قسم تفرقه برای کسی ست که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که
بوجهی از وجوه تحری و اجتهاد حمله ملت را از ثوابت اشناسد و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان
کامل گردد و پرده از روی کار برانداخته شود و این ست علیکه خدای تعالی تکلیف را بران دائر ساخته است و در
اذهان ایشان اصل را مرکوز نموده بروجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتری میطلبد و الحمد لله اولا و آخرا
ظاهرا و باطنا **مکتوب سیزدهم** بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیا بن سید محمد
آیة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمة الله علیهم اجمعین — سیادت و نجابت
مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام
مطالعه نمایند بحمد لله علی العافیة نامه مشکین شمامه مشتمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت
وحدانیت که بایجاب از روی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد و الحمد لله این کشف حقیقی
است در نفس الامر هرکه کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض ایجاب می بیند باز چون بتحقیق که جامع احکام حدوث

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشند دیگر شیعه میگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر
خلاف حق بودند و روایت هیچکس معتمد نیست الا روایت ائمه خود با و این علامت نوابت است دیگر اتباع خود
ف معتزله از نوابت اند — قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه ائمه ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نوابت ست دیگر
شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت ایشان مهتدی نشده مگر آنکه
از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه
هدایت نمود و انتقال از یک زاویه جهنم بزاویه دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم و همچنین
ف جماعتی از متصوفه از نوابت اند — معتزله از نوابت اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقائد آنست که خبر طبقه اول را قبول نکنند یا بتاویلات
بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرایع را سهل
گرفته اند و بعض نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف شرایع
برای مقصران ست از نوابت اند بلاشبه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقائد ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
ف زیدیه هم از نوابت اند — را و اخبار طبقه اولی را تامل نماید هیچ جا از این مقصد بوی استشمام نکند سبحانک هذا بهتان عظیم و همچنین زیدیه
از نوابت اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب بذل سعی در نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بی شبه
قول محدث ست و محال می نماید که شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس
از این جماعه مستقر نشود سبحانک هذا بهتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند همه خود را بر تتبع احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از هر طریقی متعدی کرده اند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه برای
آن که این اخبار شرح و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا بارای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که
بمقتضای بشریت پوشیده و ایشان در آن از راه حکم ضرورت اختلاف امر چه مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که
مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده ست و این چیزها را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلاف
داشته باشند در فروع آن خلاف کالاخلاف ست و آن خلاف در نمو خلاف ست و در حقیقت اتفاق این
جماعت بر بسیار جمله ملت اند احسن الله تعالی الیهم و کثرهم و نصرهم و خذل اعداءهم و آنکه گفتیم از هر طریقے متعدی
که باشد روایت میکنند کلیه نیست مجمله تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف
عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت و الا انقسم خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت حدیث

تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدای تعالی نفرستاده است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شایع گردانند
والیشان بهیچوجه در امتثال امر الهی تقصیر نکرده اند والبته تبلیغ حقیقت شرایع کرده اند بطریق شهرت واشاعت نه
بطریق اخفا وکتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغامبران متنبه می شدند
والیشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند واحتمال آن که شارع بسیار چیزها ما یتعلق بالشرع بجمهور نرسانیده است
یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند وشارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد از نظر کردن
در منصب رسالت وقصد حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل میگردد پس ازینجا لازم آمد که طبقه اول را
از حمله ملت که صحابه وتابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند
و غلط در حقیقت آن راه نیافته است وبعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع است
از هر طریقی متعدی که باشد واخذ معانی شرع از هر صحابی وتابعی که بسمت حفظ دین وورع در روایت متسم شده وطبقه
اولی را پیشوای خود ساختند وایشان را افضل نهادند برخود در معرفت شرایع ایشان حمله علم اند نه نوابت واگر حاصل کلام
ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرایع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا
فهمیدند وکتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطا یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی
احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند وما از آن فهمیم
ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی وطبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و
تشنیع اند واختلاف ایشان قابل برانداختن است واختلاف حمله که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب
استنباط از نصوص مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد وطبع سلیم از مثل آن ابا نکند اختلاف
مقبول است ودر اینجا عقل تصدیق میکند که شیعه از نوابت اند واهل سنت از حمله دین وحکم عقل سلیم در اختلاف
شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود واختلافی که در علما از اهل سنت حادث شده است حکم در آن
معذور داشتن هر کس است واختیار اشبه باصول واقرب بنصوص صاحب شریعت وکبرای طبقه اولی واینکه
گفتیم که شیعه از نوابت اند بجهت آنست که مذهب ایشان مبنی است برآنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر وقت
امامی پیدا میشود که مفروض الطاعة ومعصوم وموحی الیه میباشد بروی ایمان فرض است ودر زمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

ف تشیع از نوابت است

ف بیان عقائد شیعه

از فقیر عفی عنه طلب کشف آن نمودند گفتم در این مسئله و در سایر مسائل که موقوف علیه شرایع باشند لطف الهی مقتضی آن
شده است که از علوم حاصله مخزونة فی الصدر و در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونه میسر نمی آید و در بعض افراد هوای نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد هر چند تصدیق
بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غراء گردن نهادن باحکام قران و چنگ زدن بفرمان حضرت
مهداة علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات **اول** چیزی که عقل آنرا برخودش واجب میگرداند آنست که تتبع
اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام ما در
شخصی است که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه
ذکر کردیم و چیزی که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بجز ترجیح
روایات ثقات نخواهد بود و **ثانیا** برخود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از ائمه خود دو قسم می باشند نقل لفظ
صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار لفظی
را در این اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
ملت است و ماخوذ از وی است و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر در
حل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای جماعه از متسمین بکلمه
نه جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان دیده نشد و متسمین آن ملت بایشان متوجه
نشدند پس قول این جمع اول واحق است از آنکه در حل و عقد تاثیری داشته باشد قسم دیگر خبری است که اختلاف
فرق ملت در آن واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود ادله در روایات تقریر میکرده باشند پس آنچه از ملت متواتر
یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان باو دیار شود داعی اخبار است از صاحب ملت و حجت
خدای تعالی بالتزام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد که قران و اصول عبادات و معاملات و عقاید
و غیر آن قطعی است و حجت مثل آن لازم و آن بلکه مهمات اخبار شرع است از موجب آن نتوان گذشت **و ثالثاً**
عقل میشناسد که اختلاف فرق اسلامیه با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق
نوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرایع یا در تطبیق نصوص شرایع بعض بالبعض و عقل هر قسمی
را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگری می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کند الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت

قلیلی اهو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح
مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم راسخ زده است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از غیر صحیح فضیلتی
دیگر نباشد صدق حدیث لناله رجال من هؤلاء درست بودی زیراکه ایمان نه همین فقه است و بس تفسیر و سیر
و سائر فنون حدیث موقوف علیه ایمان ست لامحاله فکیف که این خصلت مغبوریت در خصال دیگر بعد ازان
باید دانست که بخاری بعد مائتین ظاهر شده و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام
و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن
عقبه در سیر و عبدالله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدأ الخلق و قصص انبیا و یحیی بن معین و غیر او در معرفت
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در رویا و ادب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر
مبتدعین مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرموده جزئیات و کلیات را انتقاد نمود پس قدری از علوم
که با حادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که دران تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهته تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را ندانند انتقاد و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسر نشود نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که
فلانی قواعد طبیه را که در قانون مذکور ست انتقاد نموده است و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است
بطریق بداهته دانسته شود لامحاله که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و بمیزانی که خدا تعالی در سینه او نهاده
هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابوطیب را انتقاد نموده است بالبداهته دانسته شود که
عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک و رذیله و اوله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله یا حدیث
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیلة و فقهاً و اگر انصاف را کار فرمائیم
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام الشان مقتصر بر یک فن ست
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات حدیث درین علوم بیشتر از بخاری
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیحه بر آوردن و انتقاد
نمودن کاری عظیم ست در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم
تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر ... باشد

عالمیہ کہ منشا آن بخاری بودہ است و حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و دران باب خدا تعالی
ہر چہ خواست بر زبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفتند آنچہ مذکور شد بغایت مفید است اما حافظہ ما
گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکہ حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعا ایشان واستماع
ازان باب بقلم مضبوط کردہ شد واللہ الموفق والمعین باید دانست کہ علم حدیث تا صد سال از ہجرت
مدون نشد از سینہ بسینہ منتقل میشد بعد از صد سال تدوین شدن گرفت و صد سال دیگر بپایہ مستحکم
میشد و تصانیف مرتب میشدند۔ بخاری بعد دو صد سال حامل لوا حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت
پس اول چیزیکہ بیش از ہمہ بخاری آنرا سرانجام داد تمیز است در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد ازان محدثین
بر تلو وی آمدند والفضل للمقدم تفصیل این کلمہ آنکہ بعد تدوین احادیث چون امعان نظر کردن دیدند کہ
بعض احادیث **مستفیض** اند کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم سہ کس از اصحاب آنرا روایت کردہ اند
و از ہر صحابی طریقی منشعب بر آمدہ است و روز بروز متزاید شدہ و این مرتبہ اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد
ازان **حدیث مشہور** کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کردہ باز ازین
عزیز در طبقہ کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعددہ پیدا شدہ مانند حدیث انما الاعمال بالنیات کہ در کتب صحیحہ آنرا
غیر حضرت عمر رضی اللہ عنہ راوی نیست و غیر علقمہ از حضرت عمر روایت نکردہ است و غیر محمد بن ابراہیم از علقمہ
روایت نکردہ است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراہیم روایت نکردہ و یحیی بن سعید از طبقہ صغار تابعین است
از وی جماعات لا تعد و لا تحصی روایت کردہ اند بعد ازان حدیثی کہ بدرجہ شہرت از طبقہ اولی پیش از زمان
تدوین نرسیدہ و آن ہر چند قسم میباشد زیراکہ یا انیست کہ طرق متعددہ دارد تا مخرج خود کہ صحابی یا تابعی یا شخصی
از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد آنچہ طرق متعددہ دارد کہ یکی گواہ دیگر تواند بود و ہر یکی متماسک بود **حدیث**
حسن است و آنچہ تعدد طرق ندارد ہمین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق است باز حسن اگر بعض
طرق او ہمہ ثقات متصل بغیر نکرہ و شذوذ باشد و روایت از علما معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص
میشود باسم **صحیح** و آنچہ مرسل ثقات و روایت اہل علم غیر بالغین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعددہ متماسک
دارد کہ یکی شاہد دیگر تواند بود بہ **مطلق حسن** تعبیر کردہ میشود و انیست اصطلاح ترمذی و وی اول کسی است
کہ اسم حسن را منوہ ساخت و آنچہ مشہور باشد لیکن ہیچ طریق از وی بحد صحت نرسید او نیز در **حسن** داخل است

که بمعنی جواد آمده ست فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا
ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین
امنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال
و یهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن
الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله
الذین هم اعرف الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح
سوی قرائت ابن عباس اختیار میکنند وتوجیهی فرمایند که احوال انبیا مختلف ست در بعض اوقات رفع حجاب
میشود واحوال بنده رای العین می بینند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد واز حالت رای العین
فرود می آیند وضیق خاطر واضطراب بشریت رو میدهد همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد
مکتوب یازدهم در ذکر شمهٔ از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمةً واسعةً وبیان
اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیه ـ الحمد لله والصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی
آله وسلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل من هؤلاء
یعنی اهل فارس وفی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شک مذاکره میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه
درین حکم داخل ست که خدای تعالی علم فقه را بر دست وی شایع ساخت وجمعی از اهل اسلام را بان فقه
مهذب گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت همین مذهب ست وبس در جمیع بلدان وجمیع اقالیم بادشاهان
حنفی اند وقضاة واکثر مدرسان واکثر عوام حنفی وامام ابو عبد الله بخاری نیز داخل ست که خدای تعالی علم حدیث
را بر دست وی مشهور گردانید وتا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه این مرد قرنها باسناد صحیح متصل
باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث لقائی داشت مانند حال اکثر متفقهه عصر ما هداهم الله تعالی طریق الصواب
این سخن اخیر را نپسندید وگفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و
ضعیف بود در فقه وفهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نداشت ومتوجه یاران خود شدم
وگفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث
واین سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزی از تحقیقات

ف تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضی الله عنهم

وبرهمین مبحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم که باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمهٔ بنی آدم در طاعت شرایع و اطفای نائرهٔ نفسانیت ایشان در مخالفت شرایع و مانند آن پس کسیکه درینجا تشکیک کرده است بملاحظهٔ قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند آن بمغز سخن پی نبرده است والسلام۔ **مکتوب نهم** نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید ونزول وحی بوساطت ملائکه وبیان حقیقت قرآن واستفاضه حضرت ایشان ازان حقیقت بغیر وساطت برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهود وه سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد۔ بدانند که چون در ازل پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقة مطلقه متعین شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوء بجسم آفتاب وآن کمال تدبیر نفوس انسانیه است بعلوم منزله از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علومی که صورت انسان آنرا اقتضا میکند در افراد خود باقتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات ادلهٔ عقلیه و مانند آن واین کمال یک تعینی و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد ازان در عکوس تجلی اعظم که در احجار بهته ملاء اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت و پنج علم آنجا ممهد شدند تذکیر بآلاء الله و بایام الله و بمجازاة المعاد و مخاصمهٔ کفار و تعیین احکام در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد ازان چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند آن علوم بمد غیبی که از صلب حظیرة القدس برخاسته است و همهٔ ملاء اعلی همه آنرا تعیین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست درین تعیین در لطیفهٔ عقلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم لباس لغت عربیت واسلوب بدیع سور و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بمردمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الٰهی و بقوت غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران

ف در بیان قدم قرآن

هزار افواج ملائکه ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرنا بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفهٔ اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسط است در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در آنجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه وسعتی پیدا کرد پس قرآن قدیم است باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منزل بواسطه ملک کریم و متلو بر السنهٔ عباد و مکتوب در مصاحف و نجیم الشان در ملاء فرشتگان و واجب التعظیم و کثیر البرکات و تلاوت

ملابست دارند و کفایت حاجات او تامل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار که کار پادشاہان ومحاربان است نفع میدہد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب کار دہاقین وتجار است سود میرساند و فرقہ اولی اعظم واشہم شد از فرقہ ثانیہ پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم واگر در بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اہمال نمیکند و تخیل که بعض افہام ضعیفہ بشہرت عامہ اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملایمتی و منافرتی که سبب اشتہار آنہا شدہ است نہ افتند وللناس فیما یعتقدون مذاہب ولیکن مبحث ما در فہم آنست که ار ناحقایق الاشیاء کما ہی وعار حال ایشانست وہمچنین تریاک را بر زہر رجحان نہادن نہ باعتبار حقیقت انہاست و نہ باعتبار آثار آنہا زیرا که زہر نباتی باشد یا حیوانی کمال صورت اوست چنانکہ تریاک کمال صورت نوع خودست ہر یکی جمالی را از وجوہ جمال حقیقۃ مطلقہ شرح کردہ است لیکن چون ہر دو وارد شدند بر انسان وحیواناتی که با انسان ملابست دارند وآن یک منافر بود با این اجسام وآن دیگر ملایم استحسان یکی واستقباح دیگری مسلم الکل گشت و ہیچ آدمی را در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیا مفضول در بعض احیان بہ نسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیاء فاضلہ مانند گاو چون محتاج سقی ارض واثارۃ آن شویم ملایم تر میشود از اسپ وچون بقتل شخصی موذی محتاج شویم زہر ملائمتر میباشد از تریاک وچون باستنجا محتاج شویم سنگ ملائمتر است از ذہب و فضہ پس ملایمت در اکثر احوال واشرف احوال و اکرم افراد از ملایمت در اقل احوال واخس احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرد پس مضطر شدہ اند باثبات دو نوع از فضل فضل کلی وفضل جزئی چون اینقدر روشن گشت باید دانست که تفضیل انبیا بر اولیا نہ از جہت حقیقت نبوت وولایت ست و نہ باعتبار اقتران آثار ہر حقیقتی باصل خودش بلکہ باعتبار موطنی ست که اثر پذیر از آثار ہر دو حقیقت میشود آثار یکی ملائمتر ست در اینجا باعتبار اشرف اوضاع واکرم احوال از آثار آن دیگر وہمین ست معنی فضل کلی وآن موطن جمہور افراد بنی آدم ست وآن آثار تہذیب نفوس ست بعلوم ماخوذہ از ایشان ووجوب انقیاد ایشان را در سوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم وضرب تشریع بر ایشان ومانند جارحہ بودن در اصطلاح حقیقت مطلقہ ایشان را وحقوق خود ایشان را آشنا کردن ووجوہ مفاسد دنیویہ واخرویہ از میان ایشان برانداختن وانچہ بآن ماند ودر ینجا ہیچ شبہ نیست که انبیا افضل اند از اولیا ہمچنیکه ولایت را بر نبوت فضل نہادہ اند اہمال اعتبار این موطن نمودہ اند وحقیقت کار را نشناختہ اند

ایجا دران تجاوز نکرده و سخن بی پرده اد انفرموده و مثل قول بحقانیت علما اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید
انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن انها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیره
القدس و تجلی اعظم و آن متعین ست در نفس کلیه بسان صورت رای که در مرات متعین شود و ازین تعین بساطت
اولی چند مرحله برترست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست ست و درین صورت واجب
قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد این ست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف
شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق دانشمندانه در حل این اشکال سپر دهیم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل
خلت ست آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن
معنی که بتوسط او بعد هزار سال مردان حصه ازان خلت یافتند و درینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضائل اضافیه
مثل مقتدا و متبوع عجم شدن بتوسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب او جمعی مهتدی شوند و اتباع
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت و مقتدا بودن آنحضرت مر آن قوم
را خواهد بود و انکار آن مکابره است والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه وسلم
تسلیماً کثیرا- **مکتوب هشتم** نیز بخواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت- برادرم خواجه محمد امین
اکرمه الله بشهوده از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل
در حقایق انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار انها کنند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید فضل
نهادن یا حلو را بر حامض راجح دانستن بغیر انکه به نسبت این مریض یا به نسبت این حال قیاس کنند معقول
نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باعتبار
وجود بهترست و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است ازان تعین دیگر باعتبار عروض خصوصیت
بهترست و نمیتوان گفت که لوازم و آثار هر حقیقت باعتبار استتباع و اقتران بآن حقیقت بهترست که طبع
سلیم از تجویز این اطلاقات تحاشی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی بکند و آثار یک
حقیقت در انجا انفع و ملایم تر باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن نکنند
از قرائن دانسته می شود که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آن ست که
گاو و اسپ هر دو با آدمی ملابست دارند و آدمی انتفاع از هر یک میکند پس باعتبار ملائم بودن با آدمی

وازان فرد مراد نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده - سوال کرده بودند
که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث وغیر آن نیز تصریح کرده اند
بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای
اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد ازان فرد
ذات حضرت مجدد ست و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است ازان جمله آنکه توسط فردی از افراد
امت در حصول مقام خلت که از اعلی مقامات ست مستلزم فضیلت او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه
الصلوات والتسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای
مولی و مخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ مزیتی ایشانرا لازم نمی آید و فیه ما فیه وازان جمله آنکه در حدیث صحیح
وارد شده ست الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح
در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح
باشد - گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه
فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت ابراهیم ازین تاویل ابا میکند پس درین مسئله آنچه نزد تو تحقیق شده باشد
بنویس باین سبب بخاطر رسید که هرچه در حالت راهنه توفیق تحریر آن باید نوشت - باید دانست که کشف اهل الله
راست و درست ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعض وقتها تفصیل
و در بعض اوقات مشبح تشبحی و در بعض اوقات بغیر حجاب و مستبعان کلام صوفیه لاچارند از دانستن اجمال
و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل پیدا شد پس ما شک نداریم
که در هر طائفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون
روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب علو مبدأ تعین ایشان و عموم فیضی که بر دست
ایشان بر مردمان القا شده ست و بسبب ظهور انتقام و دوره نوری که از جهت حضرت ایشان سر بر آورده ولا اسباب اخری لا نطیق
ان نخصصها ساعد ابذه عنوان حظیرة القدس و شبح ان در روپوش آن نیطنه آن و تمثل و صورت و هرچه ازین قبیل
میتوان گفت شده ست هر فیضی جدید که در عالم پیدا می شود و بتازگی بر روی کار می آید ضمیمه حظیرة القدس میشود بسبب اجتماع
همه نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا می شوند آنرا حاصل بساست که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر

و قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا بهمین معنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و انجا دو راه پیش می آید یکی راه نور القدس و تجربیت و آن شاهراهی ست بذات بحت و دوم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت واحده و طلوع آن از کوه انا خود و انا هر موجودی بعد ازان استقلال آن حقیقت واحده بخیال خود بعد از تمام هر دو را یا یکی می آگاهانند او را بانکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را مزاحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند درمیان ظاهر و باطن این شخص دست درکار و دل بایار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای مناسبه آن میکند و بروح بکیفیت اتصال مشرف می شود و یا بلطیفه خفیه بمعرفت حقیقة واحدة مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند و این دو بیت اشاره بآنست **سوال سوم** آنکه عمل تو در مسائل فقهیه برکدام مذهب ست. **گفتم** بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی اینقدر علم داده است که فرق درمیان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدائی تعالی بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده است الحمد لله تعالی **مکتوب ششم** نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل. بسم الله الرحمن الرحیم. محب عزیز القدر خواجه محمد امین سلمه الله تعالی. سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد که انچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید. باید دانست که لطیفه قلب هرچند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نزول صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه طبقات شتی دارد وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی وانچه ازمیان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد وجهی ست از وجوه که بروح نزدیک است و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس غالب آنست والله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت او دیده یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها باشد و استقامت درهمین موطن. **مکتوب هفتم** بخواجه محمد امین. در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض افراد امت نوشته اند

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه
از طرق مشهوره مشابه تر ست **گفتم** در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی
در اتصال من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیراکه اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ذهنیه حضرت حق ست و در مدرکه هر آدمی اشارتی با آنجناب واقع ست و آن صورت اجمالیه ذهنیه
حضرت حق ست و این طائفه از او واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند ازان انتقال کنند
بحقیقة الحقائق واصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر ست تا چون مهذب شد هر وقت که آنرا اعمال کنند
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی تر دیک من طریقه چشتیه است
واقوی تر دیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت واشبه باصول طریقه جنید طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را
مناسبت با طرق بسیار ست اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها خیر الجزا
و فائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکی نوری یافتم که بآن نور غالب شده است و ریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده
و آنرا متوارث یافتم ابا عن جد و آن باصطلاح ما نقطه سجت ست اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار
دیانت و علم و دیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است والله اعلم **سوال دوم** آنکه صوفیه
فرموده اند که بعد فنای بشریت وجود موهوب مید هند ؎ موسی اندر درخت آتش دید ؛ سبز تر می شد آن درخت
از نار شهوت و حرص مرد صاحبدل ؛ انچنین دان و انچنین انکار ؛ یعنی فنای بشریت و وجود موهوب
چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمیه او
غالب تر ست و آنکه نفس سبعیه او زور آور تر ست و آنکه نفس نطقیه او قوی تر ست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهی که آن غالب میکشد سیر و چون توبه کرد و معتقدات
شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و اورا بایستی نماند الا بعد اجازت شرع
چه در باب سبعیه و چه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث لا یؤمن
احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با و لازم گرفته و مغلوب آن شد و اورا بایستی نماند الا اتصال بی کیف

مستعد کتب ستہ بلکہ عشرہ متداولہ اند ہمین توجہ ہمت سامی توقع ست کہ آنچہ بظہور رسد وبعد ازان احرام صحبت شریف
بندند ہر قدر یکہ وقت شریف گنجایش کند بیک دو کلمہ بہجت افزای این فقیر شکستہ بال میباید بود والسلام -
مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریقہ احمدیہ خصوصاً وطریقہ صوفیہ عموماً
وآن متحلی بانواع فضائل وفواضل را دیرگاہ سلامت داشتہ ابواب برکات بر کافہ انام مفتوح گرداناد مکتوب
گرامی ورود نمود بر صحت مزاج شریف حمد الہی بجا آوردہ شد من بعد کرۃ بعد اخری اطلاع بر صحت مزاج یافتہ
باشد کہ سبب سرور خواہد بود واین مرو میخواہد کہ پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید **مصرع**
برزم برہم خوردہ بود دست بجا آمدہ ۵ آنچہ از توبہ وتبری از اعوان سوی تقریری نماید خالق خطرات ومالک ناصیہ
تکذیب آن می فرماید فقیر زادہ ہا بالتماس دعا در حق خویش مجتہدی اند - شاہ اہل اللہ صاحب بعافیت اند از مسکن
فقیر بردہ کردہ میباشند درین مدت چندین مرۃ ملاقات شدہ وخیر وعافیت ہمیشہ می آید مشتاق ملاقات شریف
اند والسلام - **مکتوب سوم** نیز بمرزا صاحب - متع اللہ المسلمین بافادات قیم الطریقۃ الاحمدیۃ دروی
ریاض الطریقۃ بتوجہات النفس الزکیۃ آمین فقیر ولی اللہ سلام محبت مشام میرساند رقیمہ کریمہ در دو فرمود
الحمد للہ علی سلامتکم وعافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست کہ بدعای ظہر الغیب کرم فرما باشند آنچہ درباب
فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفتہ بود علی الراس والعین تاحال باشرف انور او ملاکرم ابواب مکاتبات
مفتوح نیست باہر کہ ابواب مکاتبات مفتوح ست البتہ مقصر نخواہد ماند والسلام والاکرام فقیر زادگان ہر یکی
مستدعی دعا ست در اوقات اجابت کرم فرما باشند - **مکتوب چہارم** نیز بمرزا صاحب خدای عزوجل آن
قیم طریقہ احمدیہ را دیرگاہ سلامت داشتہ ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح داراد - از فقیر ولی اللہ عفی عنہ
بعد سلام واضح باد کہ مولوی ثناء اللہ بار قیمہ کریمہ رسیدند موجب مسرت گردید قصد انجانب بسبب بعض
اسباب کہ شرح آن بسطی میخواہد اتفاق افتاد توقع آنست کہ در اوقات مرجوہ دعای سلامت از آفات ظاہری
وباطنہ در حق بندہ ضعیف وفرزندان ومتعلقان بوجود می آمدہ باشد والسلام - برادرم میان اہل اللہ شفا
یافتہ اند الا قلیلی از جراحات باقیست امیدواری آنست کہ آن نیز بہ شود از جای فقیر کہ فقیر آنجاست بردہ
کردہ ہستند ازین سبب نامہ علیحدہ نوشتہ اند **مکتوب پنجم** بخواجہ محمد امین در تحقیق تجلی از نسبت آنحضرت
وتعبیر وجود موہوب وبیان تقلید آنحضرت بمذہبی از مذہب فقہا وائمہ اربعہ برادرم خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ تعالی

درخاندان فقیر همیشه علما شده آمده که در هر عصر ممتاز بوده اند از فرزندان فقیر احمد الله این دولت بهم سانیده بود خدا تو بیامرزد رحلت کرد و لیل الله و صفوة الله را هر چند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت تا است و اینقدر عبارت فتاوی که فهمیده اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر تواند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی ثمر برکات ست علم عبارت ست از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم بدون دریافتن اوله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین خصوصاً ائمه اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض ست کمال دران مثل کمال سطرباز ست در علم موسیقی که موسیقی هم غنی ست از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم ست خواندن آن البته مفید ست

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنت نبویه را دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت مشام مکشوف ضمیر منیر باد - صحیفه شریفه که مشحون بود بانواع الطاف در ود فرمود و فقیرزاده شفقت سامی بنشنه این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد لله که اهل دل یاد این درماندگان میکنند از ین ممر توقعها مستحکم میگردد احسن الله الیکم و ذکرکم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن در انی دنیا مدن او اشارتی رفته بود مخدوما فقیر تا وقتیکه داعیه الهی برای چیزی دارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است بظن و تخمین نتوان گفت قلمی شده بود که بعض دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق ست خدا کند که زود آن وعده منجز گردد - مولوی ثناء الله مصابیح و صحیحین استماع نموده اند

تحریر شاه ولی الله محدث در صفت مرزا صاحب قدس سرهما آنچه قدر ایشان را صحیح میدانیم [illegible] احوال مردم [illegible] تحقیق نیست که خود مولد و منشا [illegible] و [illegible] دیده ایم و بسیر خود و احوال مردم ولایت از ثقات [illegible] و تحقیق کرده که عزیزی که بر جاده شریعت و طریقت و اتباع کتاب و سنت [illegible] استوار و مستقیم باشد و ارشاد و تربیت طالبان شانی عظیم و نفسی قوی داشته باشد [illegible] مثل ایشان [illegible] بلکه در [illegible] و [illegible] ۱۲ ۱۳

حقوق العباد باشد ازان اجتناب باید کرد حق تعالی کریم ست و رسول و پیران عظام شفیع اند انجا امید عفو ست
و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار اند این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم
من سلم المسلمون من لسانه و یده و حدیث ان تحب للناس ما تحب لنفسک و تکره لهم ما تکره
لنفسک درینجا کافیست شعر مباش درپی آزار و هرچه خواهی کن • که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و دیگر از نصایح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که از اتباع خود و زن و
فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک پیمان معاشرت باید کرد که آنها راضی باشند و دوست دارند و از کثرت
اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف مالایطاق و رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر گریزان خود
باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر در آنچه معصیت
امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و با اقربان خود
از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسائگان با اخلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا
جای فناست برای معاملات دنیوی باهم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتیکه باهم منازعت و
مخاصمت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد بیت
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست • با دوستان تلطف با دشمنان مدارا • قال الله تعالی
ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ۝ وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ
صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی دفع بدی کن بخصلتی که نیکوتر ست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن آنها از خود
دفع کن پس ناگاه شخصی که درمیان تو و او دشمنی ست دوست و محب خواهد شد و نمی کنند اینچنین مگر کسانیکه
صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا درین کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه
جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق کسی ست که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما
با کسی که خالصاً لله با وی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از آنها موافقت نکنند تا که از عقاید
فاسده توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ
أَوْلِيَاءَ الی قوله لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ

ذلک از نجهت از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین ست اما برکت همین عمل جمله مسلمانان
بلکه هنود هم هر کس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد از باطن
کسی دیگران را چه خبر ست این دلیل ست برانکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی رو گردان
نمیشود ۶ سید هر یزدان مرد متقی + پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطر داری ناحق را
دخل ندهد و بر روایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مناکحت
دینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذهب روافض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر
علو نسب یا رفاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر بکسی رافضی یا متهم برفض اگرچه صاحب
دولت عالی نسب باشد نباید داد روز قیامت سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
۷ که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست + و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول ست المال
غاد و رائح دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد ست صلی الله
علیه وآله وسلم هر کس هر قدر بآن سرور مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات
آن کس را همان قدر کامل باید دانست و هر کس که در مشابهت در چیزے ازان قاصر ست همان قدر وی را ناقص باید دانست
والله اعلم بجهت کمال اتباع سنت سنیه که اولیاء نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت
دلیل ست بر افضلیت شان و اگر همت قاصر همتان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند در ادای
واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
قناعت کند آنهم بسیار غنیمت ست گو کثرت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
و عادات از و میسر نشود رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه
وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین حق تعالی می فرماید ان اولیاؤه الا المتقون
نیستند دوستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات ست نه از
کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات رزائل نفس ست از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه
وطول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد ازان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد در کتب فقه مبین اند
[illegible]

هم تا وقتیکه دَین من ادا شود همین قسم تقسیم کرده حصه من بقرضخواهان من میداده باشند و از مبلغ عیدین قرضخواهان
را داده مرا زود تر فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه منست در بیاض جیبه اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و جیبه
های مهری من نزد قرضخواهان ست در ادای آن تهاون نمایند و وصیه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک
بقدر وسع خود خدمت کردن لازم و واجب دانند عَلَی الْمُوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ
نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا فقیر در سال تمام ده من گندم و پنج شش روپیه نقد بایشان میدادم ازین قصور نشود و ده بیگهه
زمین چاه میدانی والده ولیل الله از طرف خود برای مرزا الان وصیت کرده بود بایشان میرسد و سی از طرف
خود بست بیگهه خام زمین چاهی فرروح از موضع ننگله برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده
یک من گندم و یک روپیه نقد در ماهه بایشان میدهم درین هم قصور نشود موضع ننگله میراث جد پدری و جد
مادری من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه در ادای خدمت ایشان تقصیر نمایند
نوع دیگر که برای پس ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی
می میرند و بعضی به پیری میرسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود نمیدانند که بکجا رفت و معامله
آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر سیاند حق تعالی می فرماید اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ الی قوله عَلِمَتْ نَفْسٌ
مَّا قَدَّمَتْ وَاَخَّرَتْ الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر نمیشود لذات قوی دایمی را بر باد دهد
و با آلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جاییکه مصلحت دینی و مصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت
دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه یعنی هر که مقاصد خود را یک
مقصود آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیائی او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
گاه باشد که دنیا هم او را دست ندهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین ست پس خسر الدنیا والآخرة شود و اگر دنیا
دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر بچشم خود هزارها مردم را دیده که
بدولت رسیدند باز از انها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت قضا مبتلا شدند هر چند آنچه
می باید حق این خدمت از ما ادا نشده خصوصاً ازین فقیر پر تقصیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد تر یافته ازینجهت نادم
و مستغفرم اما بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام و از اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی

(١) صبیه میر نصیر یعنی زوجه حضرت شاه محمد عابد [illegible] حضرت قاضی صاحب [illegible] جناب قاضی صاحب جناب مرزا صاحب بعد وفات [illegible] در خدمت [illegible] ایشان [illegible] ۱۲

(٢) مرزا الان ابن [illegible] نبیره برادر حضرت مرزا صاحب [illegible] جناب مرزا صاحب بوده [illegible] ایشان [illegible] حضرت قاضی صاحب

بعد وفات مرزا صاحب ایشان [illegible] خود [illegible] بوده [illegible] و تکریم شان مبالغه [illegible] می فرمود ۱۲ ۱۲ ۱۲

اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع من حیث ما طلع ونحن علی موعود
من الله حیث قال الله وعد الله الذین آمنوا منکم الآیة فالله منجز وعده وناصر جنده
انتهی قال رضی الله عنه پس این آیه دلیل ست بر صحت نبوت که اخبار ست بغیب بقسمیکه بوقوع آمده پس
معجزه است و دلیل ست بر صحت خلافت خلفا اربع اگر درین آیت امر او نباشد خلف در وعده الهی لازم آید و آن
محال ست چراکه موعود و موعود لهم یعنی صحابه سوا زمانه خلفاء اربع جمع نشده اند و دلیل ست بر صحت مذهب اهل سنت
وجماعت و بودن دین شان مرضی خدا و بر بطلان مذهب روافض که آنها میگویند که ائمه همیشه خائف ماندند و تقیه
میکردند و تا امروز مهدی موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این وعده منجز خواهد شد
کلمه متکلم و این قول میکند سفینه مولی رسول صلی الله علیه وسلم از آن سرور روایت کرده فرمود که خلافت بعد من
سی سال باشد پس سلطنت باشد سفینه گفت بشمار خلافت ابوبکر دو سال و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان
دوازده سال و خلافت علی شش سال یعنی با ایام خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار کسور نکرده و خلافت ابی بکر
دو سال و سه ماه و خلافت عمر نه سال و شش ماه و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه
مجموعه سی سال شد و نیز این آیت دلیل ست بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال ومن کفر بعد ذلک
فأولئک هم الفاسقون امام بغوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرده
قاتلان عثمان بودند و فقیر میگوید که این آیه اشاره است از یزید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را و
همراهیان او را از اهل بیت نبوت و اهانت کرد و بی حرمتی کرد ناموس آن سرور را و لشکر بر مدینه فرستاد و غارت
کرد و مسجد رسول صلی الله علیه وسلم را که روضه ایست از ریاض جنت خراب کرده در واقعه حره چنیر ها کرد که زبان
از بیان آن کوتاهی میکند و منجنیق بر بیت الله زد و عبدالله بن زبیر را که نواسه ابوبکر و پسر ابن عمه آنحضرت بود
کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از غلامان یزید بود و کسانی را که در حبس کشته یعنی از صحابه و تابعین
یکصد و بست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج عبدالله بن زبیر را کشت اسما بنت ابی بکر
گفت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ان فی ثقیف کذابا ومبیرا فاما الکذاب فرایناه واما المبیر
فلا اخالک الا ایاه قال عبدالله بن عصمة الکذاب هو المختار بن ابی عبید والمبیر هو الحجاج بن یوسف یعنی
هلاک کننده مسلمانان مروی ست که یزید روزیکه حسین علیه السلام را کشت ابیاتها خواند و فخر کرد مضمون آن بیت ها این است

دلیل صحت مذهب
اهل سنت و جماعت
و بطلان مذهب روافض

شد حق تعالی شما را از شر اینها کفایت کرد و بنو امیه چندی در دنیا فرصت داده شده اند و همچنین امام بغوی قول
عمر رض روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه بچند طرق از امیر المومنین علی رض روایت
کرده دلیل دیگر قوله تعالی وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ اَمْنًا یَعْبُدُوْنَنِیْ لَا یُشْرِكُوْنَ بِیْ شَیْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ
هُمُ الْفٰسِقُوْنَ یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان آورده اند یعنی از صحابه و اعمال
صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد
موسی یوشع بن نون و کالب و حزقیل علیه السلام را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تائید کردند و عالم را با صلاح
آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم
خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از آن راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت
کنند مرا و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس اینها فاسق و خارج باشند از حکم خدا او
ابو العالیه گفته که رسول صلی الله علیه وسلم بعد بعثت ده سال در مکه با اصحاب خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر
پس تر مامور شد بهجرت سوی مدینه و قتال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه
بعضی مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که مامون باشیم و سلاح نهیم آن زمان این آیة نازل شد و ابن ابی حاتم
از براء بن عازب رض روایت کرده که این آیة نازل شد وقتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را
انجاز کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فراخی شد چنانچه حق تعالی موسی را بتائید دین او وعده کرده بود
و در حیات او انجاز وعده نشد حیث قال فَاِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً یَتِیْهُوْنَ فِی الْاَرْضِ موسی
علیه السلام در تیه وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت
کرد و همچنین وعده خدا بتائید دین محمد صلی الله علیه وسلم در وقت خلفاء راشدین منجز گشت ابوبکر صدیق رض
با بنی حنیفه و مرتدان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند و مسیلمه کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره
در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این امر بطرق متعدده از علی رض مرویست و در نهج البلاغت
قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة هو دینه الذی

صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی یریبنی ما ارابها ویؤذینی ما اذاها متفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه
خوش میکند او را خوش میکند مرا و ناخوش میکند آنچه ناخوش میکند او را و اخرج احمد وابن ماجة والحاکم ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی
وروی احمد والبخاری فی الادب والحاکم وغیرهم عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین
احب الله من احب حسینا و بغوی وغیره از انس بن حارث روایت کردند ان ابنی هذا یعنی الحسین
یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره این همه احادیث
دلالت دارند برانکه ایذا حسین علیه السلام ایذا آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مروی ست
که این آیه در حق عائشه رض نازل شده وقتیکه منافقان بروی تهمت کردند در قضیه افک ازین هم معلوم میشود
که هرکه ازواج واهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذا پیغمبر کرده و ایذا خدا کرده و مستحق لعن شده و همچنین ست حکم کسیکه
اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا
من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل
و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند
سلاطین بنی امیه بر منبر او آنحضرت ازین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ وَإِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ یملک
ها بنی امیه نازل شده قاسم حدای گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود نه کم و نه زیاده یعنی
از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده ازین حدیث هم
معلوم میشود که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ
ابن مردویه از ابن عباس رض روایت کرده که از عمر بن الخطاب رض ازین آیت پرسیدم که اینها کیستند فرمودند
هم الافجران من قریش بنو المغیرة وبنو امیة اما بنو مغیرة فکفیتهم یوم بدر واما بنو امیة
فمتعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره روز بدر مستاصل

دسب نفرستاده است برای رحمت فرستاده است ودر نهج البلاغت که اصح کتب روافض ست مرویست که
چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمود انی اکره ان تکونوا سبابین
یعنی من مکروه میدارم که شما سب کنندگان باشید وجه قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که
قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر
مردم گمان می برند که ما مردم یزید را دوست میداریم احمد گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا ورسول داشته باشد
او را دوستی یزید چگونه روا باشد وچرا لعنت نکرده شود بر کسیکه خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا
بر یزید لعنت کرده است احمد گفت فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوْا اَرْحَامَكُمْ
اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ یعنی قریب ست که روگردانی کنید شما ای
مردم وفساد کنید در زمین وقطع ارحام کنید انها که چنین کنند لعن کند انها را خدا وکر کند گوشهای شانرا از شنیدن
حق وچشمهای ایشانرا کور کند از دیدن حق امام بغوی گفته که مسیب بن شریک وفراء نحوی معنی این آیه چنین گفته اند
که قریب ست که روگردانی کرده شوید شما بر مردم یعنی سلطنت یابید وفساد کنید در زمین بظلم وقطع ارحام کنید وگفته
که این آیه در بنی ہاشم وبنی امیه نازل شده یعنی مروانیان وعباسیان که در سلطنت خود ظلمها کردند وفساد نمودند
وقراءة امیر المومنین علی رضی الله عنه مؤید این تاویل ست که میخواندان تولیتم بضم تا وواو وکسر لام علی المفعول
یعنی ان تولیتم یا ایها الناس ولاة جایرة خرجتم معهم فی الفتنة وعاونتموهم اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ یعنی ای مردم وقتیکه بر شما بادشاهان ظالم باشند قریب ست که شما همراه شان
در فتنه وفساد برآئید ومددگاری انها کنید انها باشند که لعنت خدا برانها باشد وکور وکر کند خدا آنهارا از حق دلیل دیگر
آنکه حق تعالی در قرآن می فرماید اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
ظاهر آنست که مراد از ایذاء خدا ایذاء اولیاء خداست بحذف مضاف یعنی یؤذون اولیاء الله ورسوله ودرین صورت
عطف رسول از قبیل عطف خاص ست بر عام برای زیادت اهتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه ومؤید
این تاویل ست حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد بارزنی
بالمحاربة یعنی هر که با ولی خدا دشمنی کرد پس با خدا برای جنگ برآمد پس ایذاء امام حسین علیه السلام که سرچشمه
اولیاء الله است ایذاء خداست ونیز ایذاء رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر ست رسول فرمود

وهر روے پیاری یہ بہین ہے ہو ہر نگار سے وہر مرو ی + شغاف نام چیزی ست کہ غلاف دل ست وقولہ تعالیٰ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ط ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف وحبّا تمیز ست از نسبتہ یعنی قد شغف حب یوسف زلیخا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زلیخا را دریدہ اندرون قلب او متمکن شدہ مثل طاب زید علماً یعنی طاب علم زید لیکن درین ابہام نسبت وتمیز مبالغہ است پس شغف مرتبہ از مراتب محبت نیست وانچہ کسی تعلق خاطر را پنج نام نہادہ باشد اصطلاح ست ولا مشاحۃ فی الاصطلاح ودر حقیقت محبت را مراتب بسیارست منحصر در پنج نیست ؛

مکتوب ہشتم بعزیزی از سادات درباب تجویز لعن بر یزید بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین درباب طعن یزید علماء اہل سنت وجماعت راسہ قول ست امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ در فقہ اکبر از ان منع کردہ وامام احمد بن حنبل رح واکثر محققین مثل ابن جوزی آنرا جائز داشتہ وملا سعد الدین تفتازانی رح در شرح عقائد نفسی ہمین قول رفتہ وجماعتی درین مادہ نظر براول فریقین سکوت نمودہ اند ودر لعن البتہ اضاعت وقت واشتغال ست بے فائدہ وجہ قول حضرت امام اعظم آنست کہ امام احمد بن حنبل وبخاری از ابن عمرؓ روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم را شنیدم کہ میگفت اللہم العن فلانا وفی روایۃ عنہ اللہم العن ابا سفیان اللہم العن الحارث ابن ھشام اللہم العن سہیل بن عمرو اللہم العن صفوان بن امیۃ فنزلت لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۝ قال بخاری فتیب علیہم کلہم وا روی البخاری عن ابی ھریرۃ رض وجہ استدلال آنکہ حق تعالیٰ رسول خود را از لعن کفار منع کردہ فرمودہ کہ درین کار سخن گفتن وبد دعا کردن نمیرسد اختیار مر خدا راست اگر خدا خواہد آنہا اسلام آرند وتوبہ شان قبول کند واگر خواہد بر کفر مصر دارد وآنہا را عذاب کند بجہت آنکہ آنہا ظالمان اند ودر بعضی روایات مسلم آمدہ کہ رعل وذکوان اہل بیر معونہ چون از ان سرور غدر کردند ومنذر بن عمرو انصاری وغیرہ ہفتاد کس را از قراء صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را سخت غم والم بود وآنہا را لعن میکرد آنزمان این آیتہ نازل گشتہ واز لعن ممنوع شد ومروی ست کہ جبرئیل علیہ السلام نزول فرمود وگفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ ما بعثک لعانا ولا سبابا انما بعثک رحمۃ لیس لک من الامر شیء الآیۃ یعنی ترا حق تعالیٰ برای لعن

بخلیل اللہ و نجی اللہ و حبیب اللہ موسوم گشتند و لعاشق اللہ موسوم نشدند مگر اولیاء اللہ مدح و ستایش
عشق میفرمایند و عشق را مرتبہ اعلی از حب میگویند بجاست کہ عشق عبارت از فرط محبت ست و فرط محبت الٰہی
از نفس محبت اولی و اعلی ست و لہذا حضرت مولوی روم می فرماید **مثنوی** ہرچہ گویم عشق از ان برتر بود *
عشق امیر المومنین حیدر بود * و انچہ امام حجۃ الاسلام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ چندان تعریف و مدح آن نکردہ و گویند
بجواز مقولہ او مفہوم میگردد در آنمقام نظر او بر سکرست کہ از لوازم عشق ست از تنگی حوصلہ خبر میدہد و فرط محبت
خداسر اسر ممدوح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد از عشق بہتر باشد **مشفقا** در راہ خدا جملہ ادب باید بود *
تا جان باقیست در طلب باید بود * دریا دریا اگر بکاست ریزند * کم باید کرد و خشک لب باید بود * مقتضای فرط
محبت آنست کہ امتثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر
روایت کردہ کہ حق تعالی روز قیامت بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید کہ اینہا محبوب و معبود شما بودند
شما ہمراہ شان در دوزخ بروید اینہا از بتان بیزاری ظاہر کنند در رفتن در دوزخ قبول نکنند آنزمان حق تعالے
مومنان کامل را فرماید کہ ہان شما در دوزخ خود را ببندید از ید اینہا بجرد حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر اینہا برد
و سلام باشد و منادی آواز کند وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ط و کافران با کراہ در دوزخ انداختہ شوند لیکن
اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب درمیان نمیماند و لہذا منقول ست کہ رابعہ بصریہ در دستے
آب و در دستی آتش گرفتہ میرفت پرسیدندش کہ کجا میروی گفت میخواہم کہ دوزخ را ازین آب سرد کنم و بہشت را
ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بہشت نکنند بلکہ خالصا للہ عبادت کنند و جناب
انبیا علیہم السلام انچہ فرط محبت داشتند رابعہ بیچارہ از ان بوئے نشنیدہ بود و با آن ہمہ ہرگاہ کہ رسول صلی اللہ
علیہ وسلم در قرائت قرآن بر آیت عذاب گذشتی تعوذ میفرمود و ہرگاہ بر آیت رحمت و وعدہ میرسیدی سوال
می کرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید کہ بہ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ پس تفاوت مرتبہ فریقین در روایت سعید بن جبیر ست شخصے کہ سکران و مست
باشد و برای امتثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خائف نبود
چندان دشوار نیست و شخصی ہوشیار ست و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان ست و با وجود آن
بنا بر امتثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد عجب کاریست بقول ریختہ گو ۵ ٹک تیغ تلے کہ تو ستم کو کرس

فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰہُ امام محی السنہ بغوی نوشتہ کہ حب المؤمنین للہ اتباعہم امرہ واتباعہم
طاعتہ وابتغاؤہم مرضاتہ وحب اللہ للمؤمنین ثناؤہ علیہم وثوابہ لہم ودر حقیقت این تعریف
محبت نیست بلکہ مقتضای محبت ست ودر تفسیر بیضاوی گفتہ ان المحبۃ میل النفس الی الشئ بکمال
ادراک فیہ بحیث یحملہ علی ما یقربہ الیہ ودر حقیقت این تعریف محبت صفاتی ست
تعریف محبت ذاتی نیست ونزد فقیر حب عبارت ست از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی کہ بازدارد اورا
از توجہ بسوی غیر او وچارہ نباشد اورا از توجہ دوام بسوی او وہو المعنی من قولہم العشق نار یحرق ما سوی
المحبوب یعنی یقطع عن قلبہ التوجہ الی غیر المحبوب فیجعلہ نسیا منسیا کان لم یکن فی الوجود
غیر محبوبہ حتی یسقط عن نظر بصیرتہ نفسہ کما لا یری غیرہ این تعریف محبت بندہ است
وحق تعالی از قلب واشتغال قلب منزہ است پس محبت حق تعالی عبارت ست از انس سابق کہ مقتضی
باشد جذب بندہ را بجناب خود ونگذارد کہ متوجہ بسوی غیر او شود پس محبت بندہ فرع محبت خداست ولہذا
حق تعالی می فرماید یحبہم ویحبونہ محبت خود را بر محبت بندہ مقدم کردہ ولفظ عشق در کلام خدا نیامدہ
است ودر کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کمتر آمدہ در کلام اللہ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰہِ آمدہ
واشد حبا للہ عبارت ست از افراط محبت وعشق ہم در لغت افراط حب را می گویند کذا فی القاموس
باین اعتبار میتوان گفت کہ ذکر عشق در قرآن آمدہ است لیکن در زعم فقیر اگر در فرط محبت محبت بر عقل غالب
آید وعقل وحواس را بیکار سازد آن فرط محبت را عشق گویند نہ مطلق فرط محبت را پس سکر ومستی در عشق لازم است
واین از تنگی حوصلہ است واگر حوصلہ وسیع واستعداد شخص عالی باشد ہر قدر کہ محبت زیادہ تر افراط کند عقل بجای
خود باشد وحواس بیکار نشود ولہذا بر حق سبحانہ تعالی یحبہم صادق می آید وودود از اسمای الہی ست کہ بمعنی محب
وعاشق گفتن بروی تعالی صادق نمی آید چراکہ محال ست کہ محبت ودیگر صفات الہی را بیکار سازد ولا یغنیہ
شان عن شان ونیز انبیا واصحاب کرام وائمہ اہل سنت وبعضی از اولیا راست کہ حوصلہ آنہا وسیع واستعداد
شان بس عالی ست محبت آنہا اگرچہ اشد واقوی ست لیکن عقل وحواس آنہا را برہم نمیسازد وسکر دامنگیر
شان نمی گردد منصور بیچارہ از تنگی حوصلہ بیخود گشت وانا الحق گفت وسرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم غیر
سبحانک ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق عبادتک لب نکشود لہذا انبیا علیہم السلام

می فرمودند و چون صوفی مشفق این ملاحظه میکرد و این دید بروی مستولی میشد باسوم مراقبه انه سمیع بصیر
ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر و ناظر ست چون این دید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند
وهو معکم اینما کنتم که ملاحظه معیت بیچون نماید چون این دید بروی غالب میشد باپنجم مراقبه اقربیت
ولایت میفرمودند نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسید بار ششم
مراقبه محبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید یحبهم ویحبونه شخصی که بروی این دید منکشف شود که
خدا مارا دوست میدارد و بیشک او را محبت باخدا حاصل خواهد شد پس بعد طی اینهمه مراتب و مشق آن همه مراقبات
مراقبه ذات بحت میفرمودند سه مراقبه اول در دائره امکان ست و در اول ولایت صغری و بعد فنای
قلب در ولایت صغری مراقبه معیت ست و در دائره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت ست
و بعد فنای نفس در دائره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت ست که نفس مطمئنه راضی و مرضی و محب و محبوب
گشته و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بحت ملحوظ میباشد اینهمه گفتگو برای ارباب علم
و بصیرت ست این کلام طویل که بقلم آمده مستفاد از حضرات مشائخ ست و رسول کریم صلی الله علیه وسلم
در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک کافی ست یعنی بیان ارباب علم و بصیرت ست که هر کس را که نسبت
جهلی باشد ملاحظه فهو یراک کافیست یعنی بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر ست
او از محسنین ست از عبادت متلذذ و از معصیت محترز خواهد بود والله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیاء الله
عشق را اعلی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی رح گونه هجو عشق کرده و حب
را بر عشق ترجیح داده و بعضی پنج مرتبه گفته اند الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت تعریف حب و عشق
و تحقیق درین باب آنچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود و نقل آن بخدمت سامی
هم فرستاده شد اگر پسند افتد منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

تعریف محبت

از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله

علاوه برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی او پشت داده باکناس اختلاط نماید تکبر و قهرمان
سلطانی البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بآن صفات
جلال و جمال و عظمت و کبریا بنده را بسوی خود میخواند و می فرماید من یقرب الی شبرا اقرب الیه ذراعا
و محبوب خود را برسالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و به نعمتهای بهشت و سر همه نعمتها دیدار خود متوقع میسازد
و بسخط عذاب دوزخ و زقوم وعید میکند و این ناکس از قرب منزلت او روگردانیده بدنیا ردی و شهوات آن
متوجه میشود و نمیداند که او تعالی حاضر و ناظر ست هیچگاه هیچ چیز نزدوی مخفی نیست کمال بیحیائی و بیمروتی ست
نقل ست که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میخواهد او را ازان باز دارند قاضی
گفت که او را ازان منع نمیرسد حق تعالی می فرماید فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ
آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب و حیا مانع نبودی حسن و جمال خود را بر تو ظاهر میکردم
و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من مصاحب دلربا میسر شد از من روگرداند و بدیگری پردازد او را چگونه روا
باشد اتفاقا در آن مجلس صاحبدلی نشسته بود نعره زد و بیهوش شد و افتاد چون بعد دیر بافاقت آمد حالش
پرسیدند گفت وقتیکه این زن سخن گفته هاتف ندا داد که این ضعیفه باین حسنی که دارد چنین میگوید ما را اگر حجاب
عصمت و کبریا مانع نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف میخواستیم که کسی که مصاحبت مثل من ممکن باشد
ازان درگذشته بکسان نالائق در امور لاطائل مشغول شود او را چه باید گفت ع ومن مثلی واین یکون
مثلی ٭ ولیس یکون فاطلبنی تجدنی ٭ انسان اگر حق تعالی را متصف بصفات از عظمت و جلال و جمال
داند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و علیم ست و این دید بروی غالب و مستولی شود یقین ست که
خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین ست که از نامرضیات او احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون
داند که حق تعالی مطیعان را دوست میدارد او را باخدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او متلذذ شود
و بحکم المرء مع من احب معیت دریابد و از معیت و اقربیت بذات بحت رسد لهذا حضرت شیخ بمریدان
هفت مراقبه بترتیب ارشاد می نمودند اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال
از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن باجمال بعد ازان که این ملاحظه بروی مستولی شد که حق تعالی
با عظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او متمکن میگردد آنگاه بار دوم مراقبه ان الله علی کل شئ علیم

و من فیهمن آمده کنایه ازینجاست قوله تعالی قٓ وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِيْدِ انکارم که رمزی از قیومیست
حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات ست تعالت قسم بقران مجید وکفار ازینمعنی اطلاع ندارند کریمه
بَلْ عَجِبُوْٓا اَنْ جَآءَهُمْ مُّنْذِرٌ مِّنْهُمْ بلکه از اعتقاد آن درگذشته تعجب میکنند از آمدن رسول ازجنس
ایشان ای برادر حق تعالی بعضی بندگان خود را که بمحض فضل خود بطفیل سرور کائنات بمرتبه کمالات
نبوت میرساند و اورا از ذات بجت مناسبت می بخشد وتجلیات ذاتی بروی فیضان مینماید آنزمان اورا
ذاتی موهوب عطامی فرماید که قیام وجود وتوابع وجود این کس بآن ذات موهوب میباشد وقیام ذات
موهوبش بذات واهب الوجود مرکز کمالات نبوت کمالات رسالت ست ومرکز کمالات رسالت کمالات و مرکز
کمالات اولی العزم قیام قیومیت ست بآن مقام اخص الخواص راهم رسائی نیست الا ماشاء الله پس اگر شخصی
را حق تعالی بان دولت سرفراز فرماید درآنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند بذات موهوبه وی باشد
وقیام ذات او بذات حق جل وعلا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر فرماید حسنات اهل السموات والارض
گویا همه اجزاء واعراض حسنات او میشوند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ
؎ آنکس که سر حقیقتش باور شد ٭ او بهتر از سپهر پیما ور شد ٭ ملا گوید که رفت احمد بفلک ٭ سر در گوید فلک باحمد
در شد ٭ صلی الله علیه وسلم قلمی فرموده بودند که چند کلمه وعظ ونصیحت باید نوشت مشفق من هر چند
از نوشتن وعظ خجالت می آید وتازیانه قوله تعالی اَتَأْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ
الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ وقوله تعالی يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ
اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ازان باز میدارد لیکن نظر برینکه مقصود ازین آیات امتناع از امر معروف وانتهاء
منکرست بنابرامتثال امر شما نوشته میشود ؎ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی۔

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برادر بادشاه وفقیر وعطار وکناس همه بنی آدم از یک جنس هستند باوجود این اگر بادشاهی عظیم الشان
کثیر العطایا والاحسان منبع القهر بان فقیری را بسوی خود بخواند واو را متوقع انعام واحسان وقرب منزلت
ورفع شان فرماید وآن فقیر ازان بادشاه روگردانیده وصحبت کناسی بجنس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت

صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان
صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن اثر نطفه پاک ست که ایشان هم غیر از نماز
و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر را آنچه میسر می شود خدمت ایشان
میکند دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند
انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ قدس سره شده به نشینند گمان میدارم
که از نوازش آنجناب حظ بردارند مشفق من شوهر صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ قدس سره ست روزی
با این صاحبزادی بی ادبی نمود و سخن بجهات ایشان شوهر ایشان را بخشونت پیش آمدم همان شب حضرت
ایشان را در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند و بسیار مهربانی فرمودند ان مشفق
در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب ست در هر مقام که قوت هم سد از
رفعت معتبر ترست حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلت رفعت دارند لیکن
چون قوت دران مقام حضرت ابراهیم راست ایشان را افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی
می فرماید وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ هدایت نوح علیه السلام را حق تعالی
منت بر ابراهیم شمرده از ینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب ست و احسان بر پدر میتوانند شد
فضل آباء هم همین حکم دارد مشفق من اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائقه ندارد و مبارک ست
بلغکم الله اقصی مدارج قربه و ماذلک علی الله بعزیز از مقام قیومت استفسار فرموده بودند مشفق من
عالم تماما ظلال دائره صفات او تعالی ست و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل خود قیام عالم ظلال
و قیام ظلال بصفات ست که اصول شان ست و قیام صفات بشیونات ست و قیام شیونات بذات
بحت پس در عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات ست در مظاهر مختلفه و مراد از آنچه صوفیه میگویند
العالم اعراض مجتمعة فی عین واحد همین ست چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا با عراض
تعبیر کرده اند بالمجاز و از همین مولوی روم می فرماید بیت او چنان ست و جهان چون کالبد + کالبد
از وی بگیرد آلبد + ایشم گفتگو از تنگی عبارت ست و در حدیث در صفات الهی قبلها السموات والارض

و مقدار نیست مثل جوز و مویز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث منقصت خود و عیب میشمارند و میگویند
الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین حظ نفس ست و موجب شهرت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دینه او دنیاه و تحصیل حظ نفس
در دنیا موجب نقصان اجر ست در آخرت قال الله تعالی اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا رسول
صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمر بگریست و بگفت یا رسول الله
قیصر و کسری دران نعمتها و انهار دشمنان خدا اند و تو رسول الله باینحالت رسول فرمود فیه انت یا عمر
اولئك قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من میخواهم که برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند انها بهمین
حالت گذران کرده اند - صاحب من اظهار معجزات مر انبیا را ضرورست که برانها دعوت کفار واجب ست
و کفار بدون معجزات ایمان نمی آوردند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل
حقیقت آن اظهار کرامت نمی باید کرامت از اولیا در بعضے احیان بمقتضای حال صادر میشود بے اختیار
ایشان آنرا مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از انها بیشتر شده وقت مرگ حسرت
کردند چرا که ظهور این کرامت از ما شد والله اعلم بالصواب

مکتوب هفتم بمولوی نعیم الله بهرائچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بهجت
آیات واضح رای باد الحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه بخیر و عافیت ست و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالی
آن مشفق را سلامت و بر مسند ارشاد و فیض گستر دارد فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکند
شکر الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسوله بخدمت بی بی صاحبه حضرت والده مرشده و بخدمت صاحبزادی
عالی نسب صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعا ها کردند خصوصاً حضرت صاحبزادی
که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان
و از احوال ایشان واقف ست از نعم بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند مشفق من هرچند ایشان

بیوا میں متنا بعین حتی قبض متفق علیه لیکن رهبانیت مبتدعه نباید کرد رهبانیه مسنونه باید کرد
رسول صلی الله علیه وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و پایهای مبارک از قیام اللیل متورم شده بودند مردم
گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا
نوشته بودند که چون درمیان علم ظاهر و باطن تطابق و تعاضد است صلب منصور و سلخ عین القضاة
چرا بوقوع آمده صاحب من ازین واقعه خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن باتفاق
علماء ظاهر و باطن کفر است موجب قتل بشرطیکه در حالت صحو و هوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید و اگر
شخصے در حالت مستی و بیهوشی اگرچه از خوردن خمر باشد که حرام قطعی است این کلمه بگوید کافر نمی شود و قتل او روا نیست
کذا فی کتب الفقه فکیف اذا کان السکر بامر مشروع بل بامر مرغوب اعنی حب الله سبحانه پس علماء ظاهری
که در آن وقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایة میگوید چنانچه
کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا الله لا اله الا انا و باوجود اینمعنی فتوی بقتل او دادند پس بنا بر تعصب
فتوی دادند پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر
اینمعنی بر علماء ظاهر آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن باختیار این کس صادر شده است درانصورت
علماء ظاهر هم معذور ند و ماجور که حمایت اسلام کردند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و بعضی اکابر
مثل جنید که بران فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر نمی کنم عوام خواهند دانست
که فتوای علماء ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جائز است درانصورت در اسلام کافه انام خلل آید
و فتنه عظیم برخیزد و قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائقه ندارد الفتنة اشد من القتل **نوشته بودند**
که کدام چیز است که آنرا حصول میکنند یعنی درویشان و فائده آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق
و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت
اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دار الجزاء والله اعلم چه خوش رباعیست
عربی ع لیتک تحلو والحیوة مریرة ۞ ولیتک ترضی والانام غضاب ۞ ولیت الذی بینی و بینک عامر ۞
و بینی و بین العالمین خراب **رباعی فارسی** آنکس که ترا شناخت جانرا چکند ۞ فرزند و عیال و خانمانرا
چکند ۞ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ۞ دیوانه تو هر دو جهانرا چکند ۞ خرق عادت از اولیاء الله هیچ قدر

این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان کمال ست نوشته بودند که در متقدمان صاحبان
کمال اندک بودند و در متاخرین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط ست اصحاب کلهم صاحب
کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار و بعد ازان اندک و مختلط بودند قال الله تعالی وَالسّٰبِقُوْنَ
السّٰبِقُوْنَ اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ فِيْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ وَقَلِيْلٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ وانهم غلط
که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری اولها خیر ام اخرها
نوشته بودند که مولوی روم میگوید ع آتش ست این بانگ نے و نیست باد * مراد ازین
آتش چیست و افروزنده کدام ست صاحب من مراد از نی صوفی کامل ست که از مرات نفس خود
خالیست و بانگ نے تاثیرات انفاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی ست و افروزنده خدا است
جل و علا نوشته بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره ست و کشتن او لازم ست
و در کریمه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس ست صاحب من انچنین سوال واهی نوشتن از شما
بعید ست و کشتن عبارت ست از ازاله رزائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس
که صفات سبعی و بهیمی داشت رفت و نفسی دیگر متصف بصفات ملکی و رحمانی پدید آمد پس انجا لا تقتلوا
انفسکم را چه مناسبت و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر ست رسول الله علیه السلام چون از غزوه تبوک
یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال الله تعالی وَجَاهِدُوْا
فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ مراد همین جهاد اکبر ست و قال الله تعالی وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ
الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى اعدی عدوك نفسك التی بین جنبیك و در حدیث قدسی ست عاد نفسك
فانها قامت بمعاداتی نوشته بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف ست و در شرع تکلیف نیست
انهم غلط در شرع تکلیف مالایطاق نیست لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کن فی الدنیا کانك غریب او کعابر سبیل و عد نفسك من اصحاب القبور و قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوم و عائشه رضی الله عنها میفرماید ما شبع آل محمد من خبز شعیر

از السنه و قلوب و نفوس شریف صحابه نمو دند و همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه به تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم نرسید و همچنین تاثیر صحبت تابعین به تاثیر صحبت صحابه نرسد بعد ازان تاثیر صحبت پیر ضعیف شد پس بعد قرون ثلثه برخی
از اکابر دین مشتغل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد عربیه از صرف و نحو و معانی و بیان
و امثال آن برای دریافت معانی لغوی وضع نموده و قواعد اصول ترتیب ساختند و تدوین علوم عقائد و فقه کردند و برخی از اکابر دین از علوم
ظاهر بقدر ضرورت که فرض عین بود اکتفا کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته و در آن تقلید قبول کرده برای
فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای ان قواعد مقرر نمودند و از طریقت
نام نهادند و انهم مستنبط ست از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام و تقلیل مخالطت با عوام و مصاحبت
با ارباب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب
از فضول مباحات و مشتبهات و ترک ما لا یعنی قال الله تعالی وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث
نبوی ثابت اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه
و قال علیه السلام من احب کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه العزلة خیر من جلیس
السوء والجلیس الصالح خیر من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر مال المسلم الغنم یتبع بها
شعف الجبال یفر بدینه من الفتن و در فضائل ذکر و اکثار آن احادیث بسیار اند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا مجنون و چون از نصوص قطعیه ثابت ست افضل
الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفی و اثبات مروج طرق ست خواه بجهر خواه بسر ارباب وحدت وجود
معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود ماسوی الله که در واهمه مستقر شده ست از نظر ساقط
شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و ارباب وحدت شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند
و غیر از واحد حقیقی قبله توجه و مقصودی دیگر در سینه باقی نماند و میگویند که هرچه مقصود تست معبود تست چراکه
عبادت عبارت ست از کمال تذلل و هر کس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نمیشود پس تا که نفی مقاصد
نکند توحید در عبادت صورت نه بندد نوشته بودند که نفس نمی میرد مولوی روم می فرماید
نفس اژدرهاست این کی مرده است ❊ از غم بی آلتی افسرده است صاحب من

[illegible]

واظلمات عماری فکانی انظرالی عرش الرحمن پا ر زا تاکه در بند استدلال است همیشه با یونانیان
وامثال شان در بحث وجدال ست گاهی مغلوب و گاهی غالب وحقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست دهد
واگرنه دعوی محض ست علما ظاهر اخلاق سیئه را بد میدانند که آیات واحادیث بدان ناطق ست اما خود را
ازان پاک نمی کنند کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ شخصے از اولیاء عصر ابوعلی ابن سینا
در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد این سخن با ابن سینا رسید ابن سینا کتابی از تصانیف خود در بیان
اخلاق واداب نزد آن شیخ فرستاد وگفت من در باب اداب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام
که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد ودانستن چیزی دیگر ست واتصاف بدان چیزی دیگر وحقیقت
اعمال جوارح آنست که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده اَنْ تَعْبُدَ رَبَّكَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ یعنی
با دوام حضور واین بدون فنای قلب میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت ست لا غیر فقط اقرار
بزبان کردن وتصدیق بالقلب نمودن وفرائض بظاهر بجا آوردن واز محرمات بمقدور پرهیز کردن صورت
شریعت ست وحقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه وصحیح بخاری وامثال شان خارج نیست
لیکن از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید وبحقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت وجماعت که افعال
العباد مخلوقة الله تعالی اگر باین مسئله حق الیقین حاصل شود طمع وخوف از غیر خدا در دل نگذرد
عقیده اهل سنت چنین ست ومعتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق خدا اند پس
مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطة عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین وامرا ازین نسبت اعتزالی هم
در غفلت اند **سوال** چون حقیقت حقیقت شریعت ست لا غیر پس معنی قول صوفیه که میگویند کل
حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة چیست - **جواب** در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت
قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام ورویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند
از قبیل رویا در منام ست از انجا رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة
واربعین جزء من النبوة واحیانا در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انکدار میشود لهذا در کشف
غلط می افتد وگاهی در فهم وتعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیاء الله گفته اند که انچه بکشف معلوم شود آنرا بمعیار
شرع باید سنجید اگر موافق شرع ست قبول باید کرد وانچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد وزندقه باید دانست

و رسوله احب الیه مما سواهما ومن احب عبدًا لا یحبه الا الله ومن
کره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار
متفق علیه وقال الله تعالی قُلْ اِنْ کَانَ آبَاؤُکُمْ وَاِخْوَانُکُمْ وَاَزْوَاجُکُمْ وَعَشِیْرَتُکُمْ وَ
اَمْوَالُ اِقْتَرَفْتُمُوْهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا وَمَسٰکِنُ تَرْضَوْنَهَا اَحَبَّ اِلَیْکُمْ
مِنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَجِهَادٍ فِیْ سَبِیْلِهٖ فَتَرَبَّصُوْا حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ ۔
ازین آیة واحادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب ومقصود ومنظور خاطر
او نباشد همین معنی اَقِیْمُوا الدِّیْنَ وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِیْهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَیْهِ
هست یعنی گران ست بر مشرکان انچه بسوی آن میخوانی تو ای محمد انها را یعنی قبله توجه یکی ساختن بر مشرکان
ثقیل ست پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان وآتش پرستان آنها شرک جلی دارند وکسیکه باوجود ایمان
وتوحید قبله توجه او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست واو را مومن کامل نتوان گفت اَللّٰهُ یَجْتَبِیْ
اِلَیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَیَهْدِیْ اِلَیْهِ مَنْ یُّنِیْبُ یعنی هر کرا خدا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا
بواسطه انبیا ونایبان شان وهدایت میکند خدا کسی را که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب وسلوک این دولت
ایمان حقیقی میسر شود ازین تقریر واضح میشود که شریعت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همان ست
که آنرا فقرا طلب میکنند وحاصل میسازند وآنرا در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت ست نه
چیزی دیگر که آنرا جهال ضد شریعت میدانند ازین واضح تر میگویم که شریعت عبارت ست از ما جاء به النبی
صلی الله علیه وسلم وآن چهار چیز ست یکی اقرار کردن بزبان دوم اعتقاد بقلب بحقیت انچه قران وحدیث
بران ناطق ست سوم تحسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق رذیله از کبر وحسد وحقد وجزع وحرص وریا وسمعه و
بخل ومانند ان واتصاف باخلاق حمیده چون توبه وزهد وتوکل وقناعت وصبر وشکر ورضا ومانند آن ۔
چهارم اعمال جوارح موافق کتاب وسنت کردن از امتثال اوامر واجتناب مناهی اقرار بزبان فقط
بدون این سه چیز دیگر لاشی محض ست واین سه دیگر که هست هر یک را صورت ست وحقیقت حقیقت
اعتقاد آنست که از علم استدلال وارهد وبعلم حضوری لایزالی برسد امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه
میفرماید لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا وابو ذر غفاری رضی الله عنه گفته اسهرت لیلی

الا نادراً واللہ اعلم۔

مکتوب ششم بنام شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم و بحمدہ والصلوۃ والسلام علی رسولہ وآلہ وصحبہ شریعت و فضیلت پناہ مہربان دوستان سلامت۔ بعد از سلام سنت الاسلام مطالعہ نمایند چند سوال نوشتہ بودند جواب بعضے ازانہا از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشتہ میشود کہ آنچہ جہال میگویند کہ درمیان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این از غلط فہمی ایشان است معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفہمیدہ اند شریعت در لغت بمعنی راہ است لہذا راہ عام را شارع میگویند و در اصطلاح اہل اسلام شرع عبارت است از جمیع ماجاء بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ راہیست موصل بخدا و موصل بجنت و ہمین است صراط مستقیم کہ حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرمودہ بقولہ تعالی اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ واین راہیست کہ حق تعالی ہمہ انبیاء را بہ تسلیک آن امر فرمودہ قال اللہ تعالی شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ یعنی این شریعت کہ برای شما ای مسلمانان مقرر کردہ ایم و بر پیغمبر علیہ السلام بدان وحی کردہ ایم ان شریعت آنست کہ بر نوح راست و درست کنید و تفرق روندارید یعنی ہمت خود را یکسو دارید یعنی قبلہ توجہ جز واحد لاشریک لہ نگردانید آنچہ امر کردہ بدان امتثال نمائید و آنچہ منع کردہ ازان اجتناب کنید و در امور مباحہ ہر کارے کہ کنید برای خدا کنید و با ہر کہ دوستی گزینید برای خدا و با ہر کہ دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز وے از کسی نکنید عن ابی امامۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب للہ و ابغض للہ و اعطی للہ و منع للہ استکمل الایمان رواہ ابوداؤد و عن انس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ من ولدہ و والدہ والناس اجمعین متفق علیہ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث من کن فیہ وجد بھن حلاوۃ الایمان من کان اللہ

وجود واجب بمنزلہ لاشی ست ولہذا عقلا موجود را کلی مشکک میگویند عقلا میگویند للممکن فی نفسہ لیس
ولہ من علتہ ایس رسول کریم می فرماید اصدق القول قول اللبید ع الا کل شی ما خلا اللہ باطل
یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعار ست از حق جل و علا پس حقیقتا بحکم قولہ تعالی انّ نوحٌ دٌ والا کما کانت
الی اہلہا انسان تصور کند و یقین داند کہ وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار ست در وقت غلبہ این
تصور ممکن را البتہ از وجود خالی خواہد یافت و خواہد گفت لا موجود الا اللہ چنانچہ زیدکہ برہنہ بود و پارچہ عاریت پوشیدہ
است اگر آن پارچہ را بغیر نسبت کند و درین ملاحظہ استقامت نماید البتہ خود را برہنہ خواہد دانست و چنانچہ شخصے
نظر خود در آفتاب دوختہ باشد البتہ روشنی چراغ در نظر او تاریک خواہد بود و این دید اقرب بصواب و اوفق بکتاب
و سنت و اجماع امت ست سوال فریق ثانی صوفیہ کہ قائل وحدت شہود اند میگویند کہ در خارج حقیقی غیر
واحد حقیقی ہیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چہ معنی دارد جواب این جماعہ کہ عالم را
بظل و عکس تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز آنچہ ایشان را در اثنای سیر و سلوک مشہود میشود در حالت سکر از ان حکایت
میکنند و چون بمنتہای کار میرسند از ان تحاشی می نمایند و میفرمایند کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را ظل نبود خالق
محمد را چگونہ ظل باشد و نسبتی کہ در میان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست لفظی حقیقی برای آن موضوع نیست
ناچار بالمجاز برای اظہار قوت و ضعف و اولویۃ و اولیۃ و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند کہ آنچہ در دید
تو و شہود تو بگذرد آن غیر حق ست آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود ورای آن باید جست ع عکس در آئینہ
ہا نماید سرو ع در بنیان بارگاہ الست ٭ غیر ازین پی نبردہ اند کہ ہست تا التراب و رب الارباب چون از عالم
باطن اینقدر کلام کردہ شد دیگر فائدہ گفتہ می شود باید دانست کہ کشف کونیہ و کرامت نہ داخل ماہیت ولایت است
و نہ از لوازم آن ماہیت ولایت ہمان حضور بی کیف ست و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت کہ بر ولایت
مترتب ست از جوگیہ ہم بظہور می آید آری کشف الہی کہ عبارت ست از دیدن صور مثالیہ قرب بیچون وغیرہ
مراتب ذات و صفات در آئینہ خیال خاصہ اولیاء اللہ ست مولوی روم میفرماید ع آن خیالاتی کہ دام اولیا ست
عکس مہ رویان بستان خدا ست ٭ لیکن خاصہ شاملہ نیست اکثر اولیاء را کشف الہی باشد و بعضی را کشف تفصیلی
باشد بعضے را اجمالی لیکن اولیا باشند کہ از ولایت خود خبر نداشتہ باشند تا بدیگری چہ رسد صحابہ کرام کہ باجماع
اشرف و افضل اولیاء اللہ بودند کہ ولایت شان بنصوص قطعیہ ثابت گشتہ کسی از انہا بکشف الہی تکلم نکردہ

[illegible] از این جواب همه اعتراضها منحل گشته - مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه اوست گفتن
خالی از تجوز نیست چرا که چون تحقق دائره شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله
و زید است پس اگر آنرا بالمجاز عین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
دارد که آن موجود ست و این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل متبادر میشود لهذا ازان تحاشی
مینمایند و بعینیت قائل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عینیت نیست که مستلزم کفر باشد نعوذ بالله منها پس معنی بیت
مولوی جامی رحمة الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمة الله علیه آن باشد که معترض فهمیده است
حالانکه خود مولوی میگوید ست غرض ذات او دلی جو هرچه هر چه بندی خیال ازان برتر * و معنی بیت
مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق ست یا صفت او چون از بیرنگی خود اسیر
رنگ شد یعنی در مرتبه وهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی در جنگ شد یعنی از یکنوع افراد متعدده و
متکاثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم از یک جنس اند و هر یک منشاء هدایت اند و با این احکام
و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن همین تکثر و اختلاف ست ع چون به بیرنگی رسی کان داشتی
* موسی و فرعون دارند آشتی * یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی می شود و
دران وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تکثر مطرح نظر او نمیباشد ازان وقت
خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و انهچنین حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد ع
علم حق با علم صوفی گم شود * این سخن کی باور مردم شود * یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات بحت میشود دران
وقت صفات الهی هم مد نظر نمی باشد پس صادق آمد که علم حق که صفتی از صفات حقیقه حق ست و انفکاک
او از ذات محال ست دران وقت در علم صوفی آنهم مطرح نمیباشد پس در علم صوفی گم شده در نفس الامر **سوال**
ازین تقریر امکان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست - **جواب** این جماعه برین
دعوی هرچند استدلالات مذکور کرده اند و دران کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل ایشان کشف ست
لا غیر صوفیه شهودیه میگویند که این جماعه که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و منشاء غلط ایشان دو چیز ست
یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و هر سو که می بیند صورت معشوق
که در خیال او مستقر ست مشهود میگردد و در عشق مجازی هم این صورت ظاهر می شود دوم آنکه وجود ممکن در مقابله

همه اوست و در چنین جا چه اعتقاد باید کرد مهربان من مرحوم که تکفیر میکنند و بر سر و شمائل اطلاع نیافته لب بطعن میکشایند
بیجا میکنند اول مراد قائل را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد و اینچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود است که همه اوست میگویند یعنی هم
از وست سوم در اینجا فرق و نهایت جمع چه با الله همه اوست ثم بالله همه اوست و باین معنی میگویند که زید هم خدا است و عمرو هم خدا است
نعوذ بالله منها و نه باین معنی که حق تعالی بمنزله کلی طبعی است و اشخاص ممکنات افراد وی اند این هر دو قول کفر صریح است و انکار وجود
حق تعالی نعوذ بالله منها بعض جهال کلام بزرگان را بر معانی باطله خود حمل کرده بالحاد میروند و بعضی زبان طعن بر بزرگان
میکشایند و در حقیقت صوفیه وجودیه حق تعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمیدانند
و عالم را در مرتبه وهم میدانند لا اله الا الله لا موجود الا الله میگویند در اینجا چند اعتراض وارد میشوند یکی آنکه این
مذهب سوفسطائیه است که حقائق موجوده محسوسه را موهومه گفته شود فرق در مذهب سوفسطائیه و درین مذهب
چیست دوم آنکه استدلال بر وجوب واجب از وجود ممکنات کرده میشود و لهذا در کتب عقائد اول مسئله
حقائق الاشیاء ثابتة می نویسند پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت می شود سوم
آنکه کریمه رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا منافی این قول است چرا که موهوم باطل و ناچیز است چهارم آنکه
بالفرض اگر عالم موهوم باشد و حق تعالی موجود پس همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود
با موهوم محال است و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد جواب ازین اعتراضات آنست که
فرق در میان مذهب سوفسطائیه و درین مذهب آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم بمعنی میگویند
که منشا تحقق آن اصلا نیست و لهذا استدلال بر وجود صانع فوت می شود و صوفیه وحدت حقیقی سبحانه
وجود واجب را منشا توهم کثرت که عبارت است از عالم امکان میدانند چنانچه شعله جواله منشا توهم دائره میگردد
چنانچه زید اگر در آئینه خانه رود و عکوس او در آئینه های رنگارنگ باشکال و الوان مختلفه ظاهر شود پس شک
نیست که شعله و زید در خارج موجود اند و دائره و عکوس آئینه اصلا تحقق و ثبوتی ندارند و معهذا آن دائره
و عکوس دلیل اند بر وجود زید ربنا ما خلقت هذا باطلا صادق است چرا که عالم را در مرتبه وهم برای استدلال
بر وجود خود پیدا ساخته و معهذا صوفیه باستدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول علم حصولی است حضوری
کسی به وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق است محتاج استدلال نیست مولوی روم میفرماید مثنوی
آفتاب آمد دلیل آفتاب * گر دلیلی بایدت از وی رو متاب * پای استدلالیان چوبین بود * پای چوبین

کافر ست ایمان ندارد و چون از وجدان دریافته میشود که باوجودیکه بفضل الهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی ست و معهذا
صدور معصیت میشود پس ازینجا دریافته میشود که جائیکه کفر باقی ست آن نفس ست که اماره ست بالسوء هرچند حق سبحانه تعالی
بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و نجات دوزخ مقرر فرموده و انیقدر ایمان قبول نموده لیکن
ایمان نفس هم مطلوب ست و بران مراتب قرب منوط قال الله تعالی یٰایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله
ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب ست پس ایمان اول ایمان قلب ست و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه
یٰایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک یعنی من غیره راضیة یعنی بکل ما اراد مرضیة فادخلی فی عبادی
یعنی فی الذین قال الله تعالی فیهم للابلیس ان عبادی لیس لک علیهم سلطان وادخلی جنتی شاید که مراد ازین
جنت جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا
چون نفس ایمان آرد و اسلم شیطان صادق آید رذائل نفس از کبر و حسد و حقد بطرف و از محاسبه پاک گردد و اگر نه محاسبه رذائل
نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء
و یعذب من یشاء و در حدیث وارد شده و اجماع امت بران ست که معاصی که بجوارح تعلق دارد تا اراده کردن
حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل نشود و اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد
از ما تخفوه فی انفسکم درین آیه رذائل نفس ست والله اعلم ای برادر ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل مکمل صورت نه بندد
مولوی روم میفرماید بیت نفس را نکشد بغیر از ظل پیر * دامن آن نفس کش را سخت گیر * نوشته بودند که صوفیه میگویند
که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت سودمند خواهد بود صاحب من کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سودمند
نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین قول کفر لازم می آید و اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود و بهبود خود میدانند ازین محروم
خواهد بود پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت است و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا من ذلک [illegible]
ایمان مجازی هم بحلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت ست مصرع هنیئا لارباب النعیم نعیمها * وللعاشق المسکین ما یتجرع
بیت آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود * مکتوب پنجم به شیخ محمد قاضی مذکور
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة علی رسوله نوشته بودند که بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم
میفرماید مثنوی چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد * موسیی با موسیی در جنگ شد * چون به بیرنگی رسی کان داشتی * موسی و
فرعون دارند آشتی * و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید * همسایه و همنشین و همره همه اوست * در دلق گدا و اطلس

خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعقد انامل بخوانید فانهن مسئولات مستنطقات
یوم القیامة نوشته بودند که متکلمان میگویند الایمان لا یزید و لا ینقص و در حدیث وارد شده
الایمان بضع و سبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق
تطبیق دران چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن
بالله و ملئکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و تؤمن بالقدر خیره و شره
و نیز از احادیث بتواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بمعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال
صالحه ندارد و مرتکب کبائر ست انجام او بهشت ست لهذا ابوحنیفه رحمه الله گفته الایمان لا یزید و لا ینقص
یعنی نفس ایمان که عبارت ست از اقرار باللسان و اعتقاد جازم بقلب دران زیادت و نقصان متصور نیست
چراکه در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک ست ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جزم ست ایمان ست این
حصر دائر ست بین النفی و الاثبات پس دران زیادت و نقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیر
و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا
وَازْدَادُوْٓا اِیْمَانًا مَّعَ اِیْمَانِهِمْ وَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیْعُ اِیْمَانَکُمْ و نحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند
که الایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رح در صحیح خود باب الایمان یزید و ینقص نوشته ست لیکن نزد
فقیر این نزاع گویا نزاعی ست لفظی چراکه فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین مانع ست از خلود
فی النار و سبب دخول جنت ست و لو بعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مترتب
شدن بران باتفاق از اتیان اوامر و اجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان
را صورت ست و حقیقت صورت ایمان همین اقرار ست و تصدیق بالقلب و حلیه او اعمال صالحه است و اجتناب
از مکروهات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس ست و دلیل بر
تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رح که سر سلسله
صوفیه کرام ست گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ اژدها ست پس محالست که آن شخص دران
سوراخ انگشت گذارد و اگر شخصی انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن مار دران سوراخ یقین
نیست پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست و هر کرا بر وعیدات شرع یقین نیست

همچنین متشابهات بسیارند اَلرَّحمٰنُ عَلَی العَرشِ استَوٰی و یَبقٰی وَجهُ رَبِّکَ وَیَدُ اللهِ فَوقَ
اَیدِیهِم وَیَأتِیَهُمُ اللهُ فِی ظُلَلٍ مِّنَ الغَمَامِ ۔ پس چرا این آیه را هم از آن قبیل نمیدارند
که بتاویلات رکیکه قائل میشوند و اما من جهة العربیة پس بجهت آنکه سوق کلام آنست که حق تعالی می فرماید
وَمَا یَنطِقُ عَنِ الهَوٰی اِن هُوَ اِلَّا وَحیٌ یُّوحٰی عَلَّمَهُ شَدِیدُ القُوٰی ذُو مِرَّةٍ فَاستَوٰی وَهُوَ
بِالاُفُقِ الاَعلٰی ثُمَّ دَنٰی فَتَدَلّٰی فَکَانَ قَابَ قَوسَینِ اَو اَدنٰی فَاَوحٰی اِلٰی عَبدِهٖ مَا اَوحٰی
جمله علمه شدید القوی صفت ست بعد صفت وحی را و هر همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط
جبرئیل بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق
نیاید و نیز قوله تعالی فَاَوحٰی اِلٰی عَبدِهٖ مَا اَوحٰی صریح ست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا
انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر ست و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم نمیشود
که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه نزد او حکایت از آن
واقعه ست که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بشش صد پر متصل جبل عرفات دیده بود و آن واقعه
حالی ست بجمله ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله ثُمَّ دَنٰی فَتَدَلّٰی که معطوف ست بر جمله عَلَّمَهُ
شَدِیدُ القُوٰی بسبب عطف صفت وحی نمی تواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی قرب حق ست
چنانچه مولوی روم می فرماید بیت اتصالی بی تکیف بی قیاس * هست رب الناس را با جان ناس *
نوشته بودند که صوفیه اِذَا زُلزِلَتِ الاَرضُ زِلزَالَهَا را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمه صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ
فَهُم لَا یَرجِعُونَ ۔ وَالیَومَ نَختِمُ عَلٰی اَفوَاهِهِم وَتُکَلِّمُنَا اَیدِیهِم وَتَشهَدُ اَرجُلُهُم بِمَا کَانُوا
یَکسِبُونَ ۔ در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار ست صاحب من این گفتگو از فن اعتبارات
نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فروشنده خیار از عرب
گفت الخیار عشرة بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد مردم از وی پرسیدند گفت اذا کان الخیار
عشرة بدرهم فکیف الشرار و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق ست که صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ عن الحق
فَهُم لَا یَرجِعُونَ ۔ عن باطلهم منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی الی غیره چنانچه
اعضا کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضا مومنان برای آنها شهادت

در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند همچنین در کلام اولیاء الله هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصرست و چون دائره عبارت تنگ ست و الفاظ در مقابله معانی که در از زبان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قرآین در دست عوام نیستند ناچار بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از آن معنی آشنائی دارد بمراد آن پی مے برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله نباید کرد و از غیرت الٰهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردن ست با خدا لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری هروی قدس سره می فرماید الٰهی اولیای خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل ست و باطن شان تریاق نافع هر که بر ظاهر شان بچسپید بموت ابدی گرفتار شد و هر که بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت الٰهی اولیای خود را چه آفریدی که هر که آنها را شناخت ترا یافت و هر که انها را نشناخت ترا نیافت مولوی روم می فرماید **مثنوی** کار پاکان را قیاس از خود مگیر ✦ گرچه باید در نوشتن شیر شیر ✦ در نیابد حال پخته هیچ خام ✦ پس سخن کوتاه باید والسلام ✦

حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطر ست و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ را از اکابر اولیاء الله باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد طریق اسلم اینست - **نوشته بودند** که در تفسیر قوله تعالی ثُمَّ دَنَا فَتَدَلّٰى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰى اهل سنت و جماعت را اختلاف ست صوفیه بر قرب حق تعالی حمل می کنند و بیشتر از ان قرب جبرئیل می فهمند حیرانم چکنم تحقیق این امر بنویسند **صاحب من** باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حق تعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیر راجح ترست اما باعتبار حدیث پس بغوی و غیره مفسران صحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران ست وازغیر شان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم قاب قوسین او ادنی اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشاء قول این جماعه نیست مگر استبعاد دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم ست و این استبعاد بیجاست لقوله تعالی مِنْهُ اٰيٰتٌ مُّحْكَمٰتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتٰبِ وَاُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ در قرآن

از واجب تا ممکن مادی مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی و سالهای بارش شخصے را که
صورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول کریم حمی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده
که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مردی خوشرو دیده پس وقتیکه حق تعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی دران
هر یکی از دوستان خود منکشف سازد او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید
و صوفی می بیند که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائره امکان خالی شده بدائره ظلال صفات
میرسد و خود را بظلے از ظلال رسیده می بیند که دران ظل داخل شده پس از ان می بیند که همرنگ آن ظل میشود و خود
دران فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد از ان از ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و دران فانی و باقی میشود
همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسمار بشمار فنا و بقا حاصل میکند ازین حال مولوی روم خبر میدهد
بیت هفت صد هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روئیده ام * درچنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود
من و وجود سائر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوار ذات حق تعالی نیست پس کسیکه ازین جماعت
در غلبه محبت در سکر و مستی است میگوید انا الحق و سبحانی ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه باوجود غلبه محبت از سعة
حوصله مثل پیغمبران در صحو است میداند که بنده بنده است و خدا خدا است و آنچه می بینم صورت مثالی ست که
در عالم خیال می بینم **س** بخواب اندر مگر موشی شتر شد * فریق اول اصحاب وحدت وجوداند و فریق ثانی
اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته
و سید المرسلین ما عبدناک حق عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله
منصور و بایزید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریا محیط بود باوجود وفور آب
در مقام عبودیت متمکن ماند و هل من مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما **سوال** از کمل اولیاء الله
اکثر کلمات سر زده که ظاهر شرع مخالف آنست در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد
جواب اگر ممکن باشد آن کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال
از اهل سکر است او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی ولا یروی مولوی میفرماید
مثنوی چون پری غالب شود بر آدمی * می برد از مرد وصف مردمی * در پری این حال و این قانون
بود * پس پری را کردگاری چون بود * و اگر صاحب مقال از اهل صحو است بر قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه

همت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائده که مترتب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست **جواب** قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات اعلی فوائد است دیگر فائده آنست که اعمال صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت گردد و کلفت تکلیفات شرعی ازو ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيْمَانَ وَزَيَّنَهٗ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْيَانَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الرّٰشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او زیاده باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزار رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرچ نمایند نرسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تعاضد و تلازم است هر قدر که شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗٓ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است و حال در قیل و قال نمی آید **بیت** این مدعیان در طلبش بیخبر اند * آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد * پس جماعت اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند ازین کجاست **جواب** آنهمه گفتگو از علم حصولیست حضوری و بناء این علوم بر کشف است و کشف عبارت است از مطالعه عالم مثال - **بدان** ای برادر که مثل دیگر است و مثال دیگر مثل عبارت است از آنکه دو چیز از یک جنس باشند و این در باری تعالی و صفات او محال است و مثال عبارت است از آنچه بیان مراد کند با دنی مشابهتی چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتاب است که عالم ازوی روشن میشود حالانکه هر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست که در عالم مثال

دیگر قرب و اقربیت دیگرست که مخصوص ست بخواص بندگان خدا قال الله تعالی إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ
مِّنَ الْمُحْسِنِينَ و در حدیث صحیح قدسی آمده لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا
احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث
این اقربیت را درجات غیر متناهی ست چنانچه لایزال بران دلالت دارد و قال الله تعالی وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ
الْمُحْسِنِينَ ○ و قال موسیٰ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ و قال محمد صلی الله علیه وسلم لَا تَحْزَنْ إِنَّ
اللَّهَ مَعَنَا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف ست
مستلزم علم حضوری ست که بذات و صفات الهی متعلق باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود
وجه استلزام آنکه چون شخص را باذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه دران غفلت
را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب
اند از وی بوی البته علم حضوری متعلق باشد. **سوال** اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار
هم در اقربیت عامه شریک اند گو از اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد۔
جواب زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری اوست که او باوجود اقربیت حق در حجاب غفلت از
حق بعید ست حق تعالی میفرماید فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مولوی روم میفرماید ع رو تو زنگار از رخ
پاک کن ✱ بعد ازان آن نور را ادراک کن۔ **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست. **جواب**
ولایت که عبارت از قرب و معیت ست ثمره محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع
من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی
محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی
پیغمبر و نائب پیغمبر باشد دویم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن
يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ دلیل ست برهر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سائر
امت دلیل ست برانکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول ست بحق قوله صلی الله علیه وسلم فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و قوله تعالی لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته
دلیل ست برانکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت ست و وسیله قرب غرضکه از تاثیر صحبت و صرف

ف علم لدنی و عرفان

ف اجتبا را جذب گویند

ف انابت را سلوک گویند

صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ العجز عن درک الادراک ادراک چون درک آن ادراک
نباشد تقریر وبحث ازان محال ست وممنوع ولہذا علی مرتضی عنہ فرمودہ البحث عن سر الذات اشراک
ای برادر بدانکہ علم ظاہر عبارت ست از علم حصولی کہ مستفاد ست از قرآن وحدیث وآن علمیست شرایع
واحکام از عبادات ومعاملات وعلم ست بمبدأ ومعاد وعلم توحید باری تعالی واتصاف او بصفات کمال
ومنزہ او از نقص وزوال بوجھی کہ علم حصولی بدان متعلق توان شد وواجب ست ودرینمقام عنان داری
وتوقف قال اللہ تعالی مِنْهُ اٰيٰتٌ مُّحْكَمٰتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتٰبِ وَاُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ
قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَآءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَآءَ تَاْوِيْلِهٖ وَمَا
يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهٗٓ اِلَّا اللّٰهُ وَالرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهٖ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا
حصہ راسخان فی العلم درینمقام ہمین قدر ست کہ بگویند کہ انچہ مراد خداست حق ست ودران گفتگو نکنند حقتعالی
خبر دادہ اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَيَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ وَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ
باید دانست کہ مراد خدا حق ست گو معنی استوا ویدو وجہ بر ما واضح نیست بلکہ کیفیت سمع وبصر حقتعالی
وعلم وکلام وغیرہا بر ما واضح نیست ایمان باید آورد وتکلم درکنہ آن نباید کرد وہمچنین انچہ قرآن وحدیث
بران ناطق ست از عذاب قبر ووزن اعمال وصراط وغیرہ گو در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد ودر
دریافت کیفیت آن نباید کوشید سے نہ ہر جای مرکب توان تاختن ٭ کہ جاہا سپر باید انداختن ٭ فرقہای
باطلہ مجسمیہ وقدریہ وغیرہ چون پیروی عقل وپیروی متشابہات کردند در ورطہ ضلالت رفتند از قرآن
ثابت است نکتہ خلقکم وما تعملون ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست وباوجود آن اسناد عمل
بہ بندگان فرمودہ ایمان بدان باید آورد وباید گفت لاجبر ولا تفویض بل امر بین امرین
جبریہ وقدریہ پیروی عقل کردہ در ورطہ ضلالت افتادند این بحث از علم ظاہر رفتہ اکنون علم باطن تحقیق بیست
بیان کردہ میشود ای برادر حق تعالی میفرماید کریمہ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ نَحْنُ
اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ آیات دلالت دارند کہ حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از انہا با انہا پس ایمان
باید آورد کہ حق تعالی اقرب ست با خلق واقربیت او با خلق نہ اقربیت مکانی ست کہ مستلزم جسم ست
بلکہ اقربیت بے کیف کہ عقل را بدان راہ نیست این اقربیت عام ست مومن وکافر دران شریک اند

رسید جواب آن اینچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغا فرمایند که علم دو قسم ست علم حضوری و علم حصولی
علم حصولی عبارت ست از حصول صورة الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنا برین علم منشا آن بر مشاعر
و حواس ست نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید قضایا
بهم رسانیده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس منشا این علم بر مشاعر و حواس ست و اینچه علم بمغیبات
بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر ازان مبنی بر قیاس شاهد بر غایب ست مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده ست دانسته در ربیابد و حکم بحسن
و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و آلام آفریده نمود لذات و آلام اخری گردانید تا از مشاهده
حاضر قیاس کرده جنت و نار را دریابند و خوف و طمع بهم رسانیده امتثال اوامر و انتهاء از مناهی بجا آرند حاصل
این کلام آنکه علم حصولی منحصر ست بر اینچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات ست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ
الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا آری علم حضوری بروح
متعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه دریابد که بیچون و بیچگون ست و بی شبه و بی نمون هر چند اسماء و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته
می شود و لیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارت ست از قوتی که حق تعالی در صماخ
میرساند نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن ببصر همچنین
جمیع صفات او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و
حقیقت نی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بی چون و بی مثل اند
لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرط ست هر اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگرچه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست ازین بیان
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورة الشیء وقتی ممکن
باشد که آن شی بالصورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علمی دیگر که فوق علم حضوری
باشد جائز بلکه واقع ست حق تعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا

که جذب را که عبارت است از برگماشتن پیر همت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید است از حضیض امکان تا لطائف عالم امر و اصول خود فانی شوند و ازان ترقی کرده باصول آن و اصول اصول آن رسند سیر عالم خلق که بسلوک مربوط است سیر آفاقی است و سیر عالم امر که بجذب متعلق است سیر انفسی است و سیر صوفی را از حضیض امکان تا دائره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیریکه در دوائر ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند مادامیکه در عروج است و چون نزول میکند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و نزول عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق است و در نبوت رو بخلق و ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل است از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی است و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق است و در هبوط هر دو را رو بخلق غایة ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق است و در هبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست باطنش بحق است و ظاهرش بخلق سرش انیست که صاحب ولایت مقامات عروج را ناتمام کرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقامات عروج را تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق است بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة ما لم یتکلم به احد - فناء نفس در طرق دیگر مشایخ بسلوک و ریاضات پیش از فناء قلب حاصل میکنند و در طریقه قدماء نقشبندیه بعد فناء قلب چراکه اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که آنچه بسلوک و ریاضات دست میدهد صورت فناء نفس است حقیقت فناء نفس در ولایت کبرے و کمال آن و فناء عناصر در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم به شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین - شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی در استفسار چند مسئله

دعناصر مید هد این سلوک ست و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل
اکمل توجه بکار ادمی برد که دران مرید را هیچ عمل نمی باید ببرکت توجه او لطائف عالم امر او از حضیض ترقے
کرده در اصول خود ها فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر او فنا هر یک ازان در اصول شان دست
سیر آفاقی و انفسی — مید هد این را سیر انفسی میگویند و این جذب ست و مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب
میگویند و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استناره و ترقی و وصول باصل و فنا همه در لطائف
سالک و مجذوب — خود در خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رضی از جناب الهی طلب کردند که راهی
عطا فرماید که اقرب طرق باشد والبته موصل باشد و لهذا حق تعالی حضرت خواجه رضی الله عنه را بتقدیم
جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه
نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر ست بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع در تزکیه نفس
می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد ازان بعالم امر می در آیند و الی بایشان الله آنجا عروج می نمایند از ینجا
که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول
تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران
سیر عالم خلق را قصد اضایع دانسته اند و بیکاری شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که
سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده
چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی والتذاذ روحی افتند بسا ست که باین انجذاب قناعت
کنند و بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و درین مقام سالکی گفته که سی سال روح را بجای پرستیدم بخلاف
مجذوب سالک — بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بعد التذاذ ترقیات میفرمایند التذاذ در حق ایشان
در رنگ ریاضات و مجاهدات ست الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک باهم خلط
کرده اند اینجا حاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجددیه باهم خلط کرده اند والله اعلم
چنانچه ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن و نماز نافله
در مقام کمالات در حق اینجاعت سلوک ست حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب سالک اند

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سرادقات عظمت وجلال در دار کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند بعضے از کمل مردان باشند که درون سرادقات عظمت وکبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جا دهند فضول معهم ما عول مهمای فرزند این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع عالم خلق وعالم امر ناشی گشته مع ذلک درین موطن نیز رئیس عنصر خاک ست **مشفق من** از سیر آفاقی وسیر انفسی وجذبه وسلوک وخصوصیت جذبه نقشبندیه ومجذوب سالک وسالک مجذوب استفسار فرموده بودند **مشفقا** چون انسان مرکب از لطائف عالم امر وعالم خلق ست وهر یک ازان بسبب کدورت از مولای خود با وجود اقربیت بعید ومهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین ورطه بیرون کند واین عوارض کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی ومرئی او باشد ظلمت را درمقابله آفتاب چه یارا لهذا انبیا بدو وجه ازاله کدورات انسانی کردند یکی آنکه اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بجوارح وعناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه تصفیه نفس وعناصر دست میدهد این را سلوک میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا مرایای صفات اند لهذا در ذوات ایشان حق تعالی تاثیرے داده ست که از صحبت ومصاحبت ایشان بے اختیار از لطائف محبان ومصاحبان شان کدورات وحجب برطرف میشوند چنانچه درمقابله آفتاب بے اختیار حرارت ونور دست میدهد چون کدورات وحجب برطرف میشوند وصل بیچون دست دهد این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون بکمالات ظاهری وباطنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهره ور شدند درنگ پیغمبر برآمدند ودر هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه وسلم نمودند واز صحابه این علوم وانوار قرنا بعد قرن وبامتان بوسائط پیر رسید پس سلوک عبارت ست از اتیان ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم یا بالی واسطه رسیده واین منتج تزکیه لطائف عالم امر ست در طرق صوفیه چشتیه وقادریه وغیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند ومرید را اول بریاضت اربعینات وامثال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم همدر ریاضات شان می باشد واگر نه فقط ریاضت چه کار میکشاید ببرکت شان ریاضات نفس وعناصر مرید را مصفا میکنند ومرید طهارت نفس وعناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره وهلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا وتصفیه نفس

حاشا و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل می بود من
این جواب را نسبت بخود می کردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم مهربان من در صورت
اتحاد موطن تغایر درمیان شیون و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بندد و باین
تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه
حضرت علم تقرر ندارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد و آنهم صحیح شد
و اگر نفی کرده شود و گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن ست چنانچه حضرت عروة الوثقی
و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرموده اند که ازین ماجرا در توهم نیفتی که عنقا در شکار آمد و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد
وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات الله و راء وجود و عدم ست آنهم درست می نشنید که در کمالات نبوت
فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه صفت العلم ست که بذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی ست و بعد
حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه
مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی و تعین حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل
دائره لاتعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء ست
که وراء وجود و عدم ست و وجود و وجوب هرچند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء آنهمه ست العجز
عن درک الادراک ادراک لاغیر آنچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این روایت نه باعتبار حجب ست که
حجب بتمامها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا ست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگذرد
که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید ست و حجابها که درمیان ست از دو جنس ست که رسول میفرماید صلی الله
علیه وسلم ان لله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت ست
که ناشی ست از کدورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریاء اوست تعالی و تقدس و چون
لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و نفس پس ده هزار حجاب حصه هر لطیفه
از لطائف سبعه است فنا نفس در ولایت کبری و فناء لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن
در دائره اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا بآنجا رسد

هم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقة العلم والعلیم بالا گذشته پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
اگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت ست لاغیر پس چون فوق کمالات نبوت و رسالت
و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
وسعت ذات بیچون ست و معبودیت صرفه و خلت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی گفته اند وانهمه
داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چراکه
صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم ست نزد اشعری
از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت ست پس البته رجوع قهقری لازم می آید و حل اشکال منهم
درهمین ست که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن ازین احتمال ابا میکند و انچه آن مهربان از طرف
خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم ست یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
بذات او تعلق دارد دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر هیچ فائده نمی کند چراکه همه اقسام صفات داخل
دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند و لیس
وراء المجموع شیء و نیز انچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم حل اشکال
نمی کند این تقسیم صحیح ست که صفات دو قسم ست یکی ذاتی و امتیاز خارجی از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی
ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفسها دوم مرتبه وجود باللذات المقدسة سوم
مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چراکه صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی
ست پس صفات زائده را دو مرتبه ست وجود بالانفسها و وجود باللذات المقدسة و اندراج در ذات خاصه
قسم ثانی ست که زائده بر ذات نیست وانهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
بلکه عین ذات اند و مسمی بشیونات اند همه در دائره اولی ست از ولایت کبری من حیث وجود بالانفسها و
در دائره علیاست من حیث وجود باللذات المقدسة پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ
صفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان فقیر همین

صفات وشیونات ترقی واقع شود سیر در دائرهٔ اصول آنها خواهد بود و از گذشت این دائره اصول آن اصول است
و بعد از طی آن دائره قوسی ظاهر خواهد شد و از آن دائره غیر از قوسی ظاهر نشد این اصول سه گانه اسماء و صفات
که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات وشیونات گشته اند اینهمه تفصیل اسم الظاهر بود که
یک بازوی طیران است و اسم الباطن هنوز در پیش است سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه
در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسماء و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است
در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات است در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است
که مر او را علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن
و قس علی هذا سائر الصفات و این اسماء و صفات که باسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیاست
ولایت ملاء اعلی و فرقی که درمیان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک خیال نکنی حکم
قطره دارد نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک است و در حصول دور در اثناء این سیر واقعه نمودند که گویا
براهی سیر موم و از بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فنای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسماء و صفات شیون و اعتبارات است و تیر جامع است
هر اصول این مراتب را و اصول انبیاء و منتهای اعتبارات ذاتیه است در آن مقام ملاحظه نموده آمد که آیا
این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته و آن ظل این
تعین اول است و سیر یکه فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود و این عبارت از مکتوب
طریقه دویست وششم از جلد اول انتخاب است ازین کلام عزیز الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت
از تجلی ذات بحت است چراکه اگر صفتی از صفات زائده اند پس باعتبار وجود با لانفساد در نصف سافل دائره
اولی از ولایت کبری است و اگر از صفات غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیون
و اعتبارات گویند در نصف عالی دائره اولی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات
حقیقیه ثمانیه که حیات و علم و قدرة و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات زائده است
و اصول اینهمه در دائره ثانی و اصول اصول آن در دائره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و اینهمه صفات
باعتبار وجود بالذات المقدسه در دائره ولایت علیاست بلکه ذات که در پس پرده صفتی از صفات است

صفات ست و مربی آدم ست چون فنا غلب عه اصل او صوفی را حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم
علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق ابراهیم و نوح علیهما السلام ست آن
زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود
که شقیق موسی ست علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
عیسی ست علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود ولایت عیسوی هم او را باشد و چون اخفی هم در اصل خود فانی
شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد اخفی زیر قدم آنحضرت ست و اصل اخفی شقیق او ست علیه الصلوة
والسلام ضمنیة از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت ست ازان که یک ولی در ضمن دیگری باشد
پس هر کمالیکه متضمن بروزن فاعل را هم رسد بلی اختیار متضمن بروزن مفعول دران شریک باشد چنانچه
ماهی کلان ماهی خورد را در شکم گیرد هر جاکه ماهی کلان سیر کند ماهی خورد هم بی اختیار دران سیر شریک باشد پس
ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر را دست دهد آن ضمنیت صغری گویند و هر که ضمنیت با رسول اکرم دست داد
او را ضمنیت کبری گویند ابوبکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
ما صب الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر و رسول فرمود که من و ابوبکر دو سواریم در مسابقت
اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه مارا
بضمنیت خود بشارت داده بودند بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شهید
در ضمن اوشان بودند ضمنیت کبری بتوسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را بضمنیت خود بشارت
داده بودند والله اعلم بحقیقة الحال والمسئول منه حسن العاقبة -

قسم دوم ضمنیت ... ضمنیت صغری و کبری

مکتوب سوم بنام شاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک و جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه
اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه سیر مایند نصف سافل این دائره یعنی ولایت کبری متضمن
اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه بعد ازان اگر بمحض فضل الهی مقام

[illegible]

ف لا تعین

ف لا تعین و لا ظهور

ف تعین وجودی
تعین علمی

ف ولایت صغری و کبری

بحث ست چه معنی دارد و گر صوفی در نهایات رجوع قهقری میکند این شبهٔ ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم
ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دائرهٔ صفات انداز ولایت کبری لیکن شاید که
حصول بعضے تفاصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات
باشد لیکن در حل این هر دو شبها آنچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید همچو باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه تعالی
در خارج موجود ست و صفات ثمانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه هم
در خارج موجود اند بدین طور که منشاء انتزاع آنها در خارج موجود ست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود ست
دران موطن ابوت زید مر عمرو را هم موجود ست بمعنی که منشاء انتزاع آن دران موطن موجود ست وهمی
و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمرو نسبتی ست که اگر عاقل
موجود شود و حکم کند بابوت زید مر عمرو را حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند و سوا
شان هیچ چیز دران موطن موجود نیست پس علم حق سبحانه بذات او و صفات او اجمالا و تفصیلا متعلق شده
پس در مرتبهٔ علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه و نقایض
صفات هم در مرتبهٔ علم موجود اند و ازان دائرهٔ ظلال ناشی گشته و از دائرهٔ ظلال دائرهٔ امکان در مرتبهٔ علم پدید آمد
و در خارج ظلی بوجود ظلی نمود گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج ست خلل راه نیافته ازین تقریر
ظاهر گشته که ممکنات را سوا مرتبهٔ علم و وجود ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را
دو موطن ست یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبهٔ علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
که از حضیض باوج سیر و دوم انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محال ست بلکه عبارت ست
ازان که بجذب انبیاء و اولیاء تجلی هم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب بنده را باظلال اسما
و صفات و ذات واجب معیتی بیچون حاصل میشود و ترقی دران معیت در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل
میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و اضمحلال و فنا دیده میشود و بیچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود
چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل السنین قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حمی مدینه
را بصورت زن سیاه فام دیده غرض که بیچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست

وقال قائل
در ره معنی که سوی گردون برآمد
بیچون بآن سیلی چون برآمد
[illegible] بلیلی فرسوده
[illegible] در صورت مجنون برآمد

بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر ازان مقام معبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر
نظری ست اگر میسر شود ع بلا بودی اگر اینهم نبودی * و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست که نهای مقام
عابدیت ست میسر باید وقت یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوة
جولانگاه نیست آن صلوة ست که از مراتب وجوب برای مرتبه تنزیه صرف صادر میشود آه و دوم بعد کمالات
ثلثه دایره محبت ست که خلت محیط آن دایره است و آن مبدا تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی
گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت ست
که مبدا تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز
رسیده می شود آن مرکز هم دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی
گویند و آن مربی و مبدا تعین جسدی سرور انبیاست صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت
صرف ست که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدا تعین روحی آن سرور ست باعتبار نام پاک و احمد صلی الله
علیه وسلم و همین دایره محبت را چون باجمال بی ملاحظه خلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین
حبی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم درهمین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقایق تعینات
انبیا مقام لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصائص
سرور پیغمبران ست صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
اشارت بهمین مقام گفته اند و بعضے صاحب دولتان اولش خواران سرور الطفیل او علیه السلام ازین خوان
نعمت اولش عطا گشته ع اگر پادشه بر در پیر زن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن * عظمت سرور انبیا
ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف می شوند حقیقت صوم در پهلوی حقیقت قرآن
و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهرا سیف قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل
ولایت کبری چون نفس را فنا اتم انجا دست میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد والله اعلم و درینجا دو شبهه بخاطر
می خلد که حل آن از مکاتیب حضرات بدست نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد رح نزول را ابتدا از حقیقت محمدی
صفة العلم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده پستر شان العلم ظاهر شده پستر حقیقت
جامعه ظاهر شده وجه تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شی بصورت اصل ظاهر

ف ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی ف ولایت محمدی و ولایت احمدی
ف تعین حبی و تعین وجودی
ف حقیقت صوم

ف حقیقت کبریٰ حقیقت صلوٰۃ حقیقت قرآن

[illegible]

ف ولایت کبریٰ ف ظہور و بطون

واصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل واز اصل او قریب‌تر ست وهکذا اصل اصل الاصل اقرب ست نسبت
بظل واز اصل او و اصل اصل او واگر خواهی که مدعی را معقول سازی میتوان ساخت باین تقریر که برلے
حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست پس در وقت عدم موضوع حمل اولی هم صحیح نیست و سلب بسیط صحیح ست
در وقت انعدام زید زیدٌ زیدٌ صادق نیست و زید لیس بزید صادق ست پس اول باید که زید را از علت خود
نسبتی بهم رسد که شیم وجود او باشد بعده زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است بر حمل ذات
وی بروی پس علت اقرب آمد از ذات او اینهمه تقریرات برای اطمینان قلب مشکک ست واگر نه کریمه
نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ برای ایمان بالغیب کافیست آری برادر باوجود اقربیت واجب
نسبت بممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان واجب و ممکن غفلت ست از واجب و تعلق
علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بغیر عالم تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد و شاید که قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم حجابه النور کنایه باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه وسلم
ان لله تعالی سبعون الف حجاب من نور وظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دائره ظلال باشد که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال
اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد و اولیا را نائبان شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش
محبت در دلهای سالکان افروزند **بیت** عشق آن شعله است آن چون برفروخت * هر چه جز معشوق باقی
جمله سوخت * قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون دست دهد
بنده را با خدا قرب بهم رسد و این قرب که دست دهد مراتب غیر متناهی دارد لا یزال عبدی یتقرب الیّ
بالنوافل الخ از ان خبر میدهد پس هرگاه بنده را قرب بیچون بهم رسد در ظلال او در عالم مثال بصورت
دائره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که بفوق سیر میکند تا جائیکه بدائره ظلال رسیده خود را اصل بدان دائره
پیشتر متلون بلون ظلال پیشتر مضمحل و فانی دران و باقی ببقای آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکند در اصول
آن تا انتها، دائره ظلال بقدر حوصله خود و ماکتب له و اگر نه آن دائره فی نفسها بلکه هیچ دائره نهایت ندارد —
بیت نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی * فنا قلب و
روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین جا دست میدهد مگر اخفی را بالاتر همه سالی است

صفات را زاید بر ذات نمی گویند و در خارج سوا ذات هیچ چیز را اثبات وجودی نمی کنند و گفته اند که حق تعالی چون
ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را
واحدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و تعین مثالی و تعین جسدی
گویند و این را تنزلات خمسه و حضرات خمسه گویند و چون عکوس و ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند
و صفات را زاید بر ذات نمیدانند عین ذات دانند لهذا قائل همه اوست می شوند چون در خارج سوای ذات
موجود نمیدانند میگویند الاعیان ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد و امثال ایشان
که بصیرت قویه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زائد بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر
فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث انه کار علم میکند آن را شان
العلم میگویند و کذا شان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والارادة والکلام والتکوین صفات گویا فرع شیونات
اند و عکوس آنها فرع عکوس اعتبارات سمع و بصر و غیره که در ذات اند از شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس
و فرع شان و حکما و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات زائده
ثابت نمی کنند و اعتبارات شیونات با هم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود تغایر صفات از ذات
ممکنات را که مصدر شرور و قبایح اند عکوس صفات نمی گویند و تحاشی میکنند از آنکه کناس خسیس را نائی صفات
مقدسات گویند مگر جماعه معصومین یعنی انبیاء و ملائکه را سراپای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اعدام و صفات
که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با انوار صفات منور شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات
ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوا از ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل
خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشاء احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده
درینصورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس
صفات اند و صفات عکوس شیونات و شیونات مندمج در ذات ذات حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب
ترست و هم از صفات که حضرت مجدد فرموده اند که هرچند احد المتغایرین از متغایر ثانی اقرب نمیتواند شد و عقل
اقربیت بین المتغایرین تصور نمی تواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریب تر

ف: وحدت و واحدیت — تنزلات خمسه و حضرات خمسه — تعین روحی و تعین مثالی و جسدی

ف: شیونات و عکوس

ف: همه اوست و همه از وست

فقیر بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود از نجبت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند اکنون ... دو رقعه دیگر رسید ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطائی رفته باشد اصلاح فرمایند ماکان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وما کان منه خطاءً فمنی والمسئول من الله العفو و الغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست از ده لطیفه پنج از آن از عالم خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفا آئینه زجاجی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش ست کریمه قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا در شان آنهاست درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث وارد شده که ملئکة الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن لباس بدون جسم متصور نیست پس ترا باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مزکی و مصفا نشود لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا تزکیه لطائف عالم خلق می پردازند بریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز مکدر و ظلمانی ست پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد ازان سیر انفس میکنند و به تزکیه عالم امر می پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول بتزکیه عالم امر می پردازند و انوار شان و قلب و روح و سر و غیره در خود می بیند و آنرا سیر انفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ ترد صوفیه کنایت ازین دو سیر ست قدما نقشبندیه بعد تزکیه لطائف امر به تصفیه نفس و عناصر می پرداختند و مجددیه باهم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی موجود ست و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد هفت صفات ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند بمعنی آنکه منشا انتزاع شان در خارج موجود ست و صوفیه وجودیه

۶۰ [illegible]

بیت المعمور که در آسمان هفتم ست یکسان است فما الفرق بینهما- **جواب** اولاً آنکه تکلیف ما لا یطاق جائز است
اما تفصیلاً واقع نیست کریمه و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد- ثانیاً آنکه
مراد از توهم قدرت که مناط تکلیف ست آنست که نظر بر جری عادة قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
عبد نظر بر ظاهر حال متحمل باشد لهذا بر جری عادة حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور
فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفه رح نظر بر امکان حقیقی یمین منعقد شود
خلافاً لصاحبیه و نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد و کفاره لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن
بر ابوجهل واجب گشت و بترک آن کافر شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدر نبود اگر ایمان می آورد
انقلاب علم بجهل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود والله اعلم سبحان ربک رب
العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین **سوال** در آیه نور کمشکوة
فیها مصباح مقید ساخته اند بفوقانی فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهٗ یُسَبِّحُ لَهٗ فِیْهَا
بِالْغُدُوِّ وَ الْاٰصَالِ رِجَالٌ لَّا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلٰوةِ وَ اِیْتَآءِ الزَّکٰوةِ یَخَافُوْنَ
یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیْهِ الْقُلُوْبُ وَ الْاَبْصَارُ لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا وَ یَزِیْدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهٖ وَ اللّٰهُ یَرْزُقُ
مَنْ یَّشَآءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ وجه تقیید چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده وَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ
بِقِیْعَةٍ یَّحْسَبُهُ الظَّمْاٰنُ مَآءً حَتّٰۤی اِذَا جَآءَهٗ لَمْ یَجِدْهُ شَیْـًٔا وَّ وَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهٗ فَوَفّٰىهُ حِسَابَهٗ وَ اللّٰهُ سَرِیْعُ
الْحِسَابِ اَوْ کَظُلُمٰتٍ فِیْ بَحْرٍ لُّجِّیٍّ یَّغْشٰىهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهٖ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهٖ سَحَابٌ ظُلُمٰتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ
بَعْضٍ اِذَاۤ اَخْرَجَ یَدَهٗ لَمْ یَکَدْ یَرٰىهَا وَ مَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهٗ نُوْرًا فَمَا لَهٗ مِنْ نُّوْرٍ وجه تعلق این آیت بما
سبق چه باشد- **جواب** والله تعالی اعلم آنچه بر فقیر ظاهر شود آنست
قوله تعالی فِیْ بُیُوْتٍ اَذِنَ اللّٰهُ الی آخره قید کمشکوة فیها مصباح نیست بلکه
ظرف متعلق ست بقوله تعالی یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ یَّشَآءُ یعنی ادبه و سرایت نور الهی از عرش
تا فرش و بودن او تعالی وجود ماهیات و قیوم اشیاء هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی
علی العموم نیست مخصوص است بهر کرا دیدهٔ بصارت کرامت فرماید و هدایتش خواهند
و آن هدایت منحصر ست در اتباع شریعت و التزام مساجد که بیوت واجب التعظیم

شده اند وبظلال مسمی گشته اند وشک نیست که صور علمیۀ اعدام موجی ست از دریا علم وامکان وحدوث را
دران گنجایش نیست ومغایرۃ او باصفت العلم مغایرۃ اعتباری ست نه حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون
ظلال مغایر ذات وصفات باشند واعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند انیمقدمه ممنوع ست
نمی بینی که صفات مغایر ذات اند واز ممکنات نیستند وتعدد قدما مستلزم محال ست نه تعدد ذات وصفات
ومراد از مغایرۃ ذات وصفات آنست که هر یک در تعقل جدا آیند وحمل یکی بر دیگری بالمواطاۃ صحیح نیست نه آنکه
درخارج هر یک مستقل باشند وهر یک از دیگری جدا نتوانند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری لاعین
ولاغیر گویند وچون حال صفات باذات دریافتی همین قسم حال ظلال ست باصفات از دریای علم مخدوما

تفسیر معنی لاعین ولاغیر

نسبت مذکوره که مصحح نسبت خالقیت ومخلوقیت ست وهر چند حکمی را نسبت باصفات حق تعالی یا ظلال گفته
می شود در حقیقت آن نسبت باذات اوست وحده لاشریک له صفات وظلال حجابی بتجلی بیش نیستند حق تعالی
میفرماید اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ
اَلزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُّوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَّلَا غَرْبِيَّةٍ يَّكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيْٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ يَهْدِى اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ
لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ فِيْ بُيُوْتٍ اَذِنَ اللّٰهُ الآیة شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ
که سبب روشنی مصباح ست کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن وغربی بودن ازان منتفی ست ويكاد
زيتها يضىء ولو لم تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون واعتبارات ست که در مرتبه ذات مندرج ست
ومصباح کنایه از مرتبه صفات ست که زاید بر ذات اند وبیشتر مصدر ظهور آثار گشته وزجاجه کنایه از مرتبه ظلال ست
ومشکوۃ کنایه از عالم امکانست حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضارت ذاتیه شیونات بمصباح
صفات را اضارت بخشیده وبتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان کانها کوکب دری ساخته وبتوسط
زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان وظلمت کفر از مشکوۃ قلوب وصدور المومنین وظلمت غفلت وشرک خفی
از مشکوۃ قلوب العارفین برطرف ساخته نور علی نور منصه ظهور آمده قوله يَهْدِى اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ
عبارت ست از هدایت کردن عارف بمراتب نور وبمعرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون وصفات و
ظلال وممکنات وایراد اسم ذات در قوله تعالی اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ دلیل واضح ست

... ظل فی اشکال ... مدام محمد ... باین نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزد یک صوفیه وجودیه
و شهودیه هست یا صفات ... یعنی با اعیان ثابته کمالات واجبی در حضرت علم باجمال و تفصیل حصول یافته اند
شهود گشته ... صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن برآنها گران نیامده و حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه را چون بصیرت الهی عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین دریافتند و صفات
را ... مرتبه ... غیر عین ذات هم گفتند و شیون و اعتبارات تعبیر نمودند و زاید بر ذات هم گفتند چنانچه علماء اهل سنت
و جماعت شکر الله سعیهم بیان قائل شده اند و متبادر از آیات و حدیث همین ست و ممکنات را با هیچ یکی از مرتب
ذات و ... صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شد و مسمی بظلال کردند و آن اعدام
اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه جلت عظمتها که بنابر مقابله در حضرت علم ثبوت و تقرر یافته ممکنات را باین
مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شده و حقائق ممکنات نزد حضرت مجدد این دائره ظلال مشهود گشته اند لاجرم
... سبحانه تعالی ... الی ... بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال ادب
و تحاشی از مناسبت درمیان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته و از قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد
سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب نسبتی ست که آن نسبت سبب ست وجود ممکن را یعنی
مصدری و بعلاقه همان نسبت ذات واجبی یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن یعنی ما به الموجودیة قرار
یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب را خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه
واجب را اصل و ممکن را ظل می نامند و چون بر مذهب حضرت مجدد الف ثانی رح ظلال ممکنات را آن نسبت
نه بذات ست و نه با صفات بلکه با دائره ظلال ست و چون ظلال مغایر ذات و صفات باشند و اعدام داخل
مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محال ست
و مخالف نص قطعی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات
ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند موت و جهل و عجز و عمی و صمم و بکم که در مرتبه علم و تقرر یافته با ضداد خود
یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ

می بیند گو نظر بماه آسمان نکرده است و از ان خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه و آب یا در آئینه همچنان هر که
ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت و جهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود ممکن غایة ما فی الباب
همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود و هم خود متاصل فهمیده
بادی در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه وهم تحقق و ثبوتی نیست و وجود این کثرت وهمی با بالموجود
واحد حقیقی ست که از این کثرت در ان وحدت حقیقی خللی نیامده و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که
در آئینه خانه رود و صورتهای متعدد پدیدار شود همان زید یکه زید ست چنانچه بود و هو الآن کما کان
واعیان العالم ما شمت رائحة الوجود شعر لا آدم فی الکون و لا ابلیس • لا ملک سلیمان
ولا بلقیس • فالکل عبارة وانت المعنی • یا من هو للقلوب مقناطیس • وچون منشاء این وهم و وجود
این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی از صفات اوست نه فرض فارضان و نه اعتبار معتبران این وهم
وهم متیقن ست که بنفی معتبران منتفی نشود ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب
النار یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاثر بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته فان
من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا عذاب النار المترتب علی عدم العرفان
والایمان مخدوما چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات ست
تعالت وتقدست پس صوفیه وجودیه [illegible] این کثرت وهمی را عین واجب گفتند و عدم
ذاتی او را در نظر نیاوردند و قائل بهمه اوست شدند گفته‌اند رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست
• در دلق گدا و اطلس شه همه اوست • لیکن مرتبه تنزیه را هم ثابت میکنند و میگویند • در انجمن فرق
و نهانخانه جمع • بالله همه اوست ثم بالله همه اوست • نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی
مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت داند ملحد باشد و صوفیه شهودیه که صحو و افاقت
بهم رسانیده اند بشهود وحدت حقیقیه در کثرت وهمی حکم کرده همه از وست میگویند و چون تعمق نظر کرده شود
همه نیستند موجود اوست ظاهر شود و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه و قوله علیه السلام
ان اصدق القول قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل دلیل ست برین مدعا چرا که هالک
و باطل بمعنی آنکه کان هالکا و سیکون باطلا گفتن مجازست و تکلف و معنی حقیقی متبادر آنست که هالک

همه از وست و همه اوست

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضاء حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه تعدد
موہوم اگر مقدار حرکت فلکی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست کرد حال آنکه این مذہب
باطل ست که فلک حادث زمانی ست قال الله تعالی فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ فِیْ یَوْمَیْنِ
و کسانیکه فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را ہم نمیدانند آنہا ہم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
تفاوت مینمایند غرضیکه ممکن در زمان ثانی ہم وجود را تقاضا نمی کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب
شود و قلب ماہیت لازم آید و اینچه میگویند بالشیئ مالم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف
بوجوبین سابق و لاحق مراد اینجا وجوب بالغیر ست یعنی واجب ست باقتضای علت خود نه باقتضا
نفس خود که آن محال ست پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر
ممکن از واجب فاضه وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود ہیچ اثری از ممکن
بر صفحه روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمینی ست که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیست
و ستاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند از نور و روشنی اثر ہیچ نماندست او چو جان
و جہان چون کالبد و کالبد از وی پذیرد الید پس باینمعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
بر روی زمین ست ظل آفتاب میگویند نه باینمعنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابہت ست چنانچه ظل را
باصل که اینجاست ہیچ مماثلتی و مشابہتی نیست بلکه باینمعنی که چنانچه ظل را ہیچ تحققی و تاصلی نیست وجود او
ہمان وجود اصل ست ہمچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او ہمان اصل ست پس نمی بینی که ماہیت
ممکن فی نفسہا تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بروی از مبدأ فیاض فایض گشته امر یست انتزاعی ہیچ
باوی منقسم نشده و ما به الموجودیة و منشا انتزاع این وجود ہمان نسبت ست که ممکن را با واجب ہم سید
آنہم امر یست بین المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفتی
از صفات او **سوال** وجود ممکن بدیہی ست کسیکه بصانع اعتقاد ندارد او ہم از ممکن وجود مصدری
انتزاع کرده حکم بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشا این انتزاع باشد باید که منکر
صانع انتزاع وجود نکند و حکم بوجودیت ممکن نماید **جواب** این ملازمه ممنوع ست یعنی ہر که از منشا
انتزاع خبر نداشته باشد او انتزاع نکند و حکم بموجودیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه

اعتماد گرد و لا تنظر و الی من قال وانظر و الی ما قال قال علیه الصلوة والسلام کلمة
الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم ورحمة الله علیه التوکل وبه الاعتصام
مخدوما مقرر عقلاست للممکن فی نفسه لیس وله من علته ایس پس ممکن را نسبتی با علت او
که فی نفسه او را لیس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود متحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را
بروی حمل نتوان کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح ست
و زید را زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب ست قال الله تعالی نحن اقرب الیه
من حبل الورید پستر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود محتاج ست بواجب در بقا هم محتاج بواجب
یا نه بعضی متکلمان درمیان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال فهمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین
قول برخلاف جمهور عقلا استغنا عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج ست حیث
قال عزوجل یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ اِلَی اللّٰهِ وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیْدُ لهذا قائلان
این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای
اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجب ست نسبت کوزه و کلال را با آن
چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه ست مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الهی ست جل سلطانه و صورت
کوزه که عرض ست و وضع نیز مخلوق حق اند سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الهی عز برهانه
از معدات آن صورت آمده باز آن حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدات واقع شده نیز مخلوق حق اند
جل وعلا و بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند نه
خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور
عقل ست و ما للتراب و رب الارباب بلکه میان ممکن و واجب نسبتی ست معلوم الانیة
مجهول الکیفیة که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود و لَیْسَ کَمِثْلِهٖ شَیْءٌ لا فی الذات و لا فی
الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شیء من الاشیاء بیت چگویم با تو از مرغی نشانه *
که با عنقا بود هم آشیانه * ز عنقا هست نامی پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم * وحق آنست که ممکن
در بقا هم محتاج ست بعلت موجدهٔ خود که بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان

فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق وتوحید وجودی وشهودی ومسئله جبر وقدر ودیگر مسائل ضروریه شریعت وطریقت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه والصلوة والسلام علی محمد عبده ورسوله بعد از حمد وصلوة فقیر حقیر محمد ثناء الله بخدمت مولوی صاحب مخدوم مهربان مولوی غلام علی حفظه ربه التماس میکند که فقیر درین ایام تقریبی در بلده دهلی وارد شده بود کتابی برای اشتغال همراه نداشت ومشاغل طاعت مستوعب اوقات نتوانست شد ونفس را بتعطیل گذاشتن خوب نبود لهذا پیران عظام در مسائل دینی ومعارف تصوف مکاتیب نوشته اند پس بقول حضرت مولانا رومی قدس سره مصرعه آنچه انسان میکند بوزینه هم. بخاطر فاتر گذشت که تقلید سنت سنیه پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق وتوحید وجودی وشهودی ومسئله اقربیت ومسئله جبر وقدر مکتوبی بنویسد چون این قسم مقالات بجناب حضرت پیر ومرشد دستگیر ادام الله برکاته نوشتن وزیره بکرمان فرستادن سوی ادب ونامناسب دید از یاران طریقه آن مهربان را مخاطب صحیح دانسته ناچار چند فقره نامربوط مسطور شد اما آنکه از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مد الله تعالی ظلاله نگذرد شایان اعتماد وقبول نیست لهذا ملتمس است که این عریضه را بجناب اقدس بگذرانند واز ین فقرات آنچه بصواب صحیح محلی شود نقل آن برداشته بفقیر عنایت فرمایند که آنرا مسلم دانند وآنچه بقلم اصلاح منسوخ گردد آنرا براندازند تا صحیح از سقیم امتیاز یافته قابل

مختصر از واقعه ناگزیر باشد تحریر می نمودند روزی در اظهار نعمتهای الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل فقیر نگذاشت که بحصول نپیوست باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامت کرامت فرمود از لوازم طریقه آنچه می باید از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود صلحا از جهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانیده بهدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا و اهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمانده مگر شهادت ظاهری که در قرب الهی درجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت شهادت چشیده اند اما فقیر پیر ناتوانم و ضعف در غایت قوت و جهاد درینوقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظاهر متعسر می نماید و عجب است از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگ است که موجب لقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدیدار اولیا میرساند مرگ است که بدیدار عزیزان مسرور میگرداند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبرای دین است و سخت آرزو دارد که بدیدار مصطفی و خلیل خدا مشرف گردد علیهما الصلوة والتسلیمات و بزیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی و سید الطائفه حضرت جنید و حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود و دل فقیر بجدست این اکابر محبت خاص دارد رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی حضرت ایشان بر منصه ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت باعلی علیین مرتقی گردانید شب چهارشنبه هفتم محرم سنه هزار و صد و نود و پنج هجری پاسی از شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند بیایند سه کس درون درآمدند یکی از آنها مغل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر اینها ایستادند مغل پرسید که مرزا جانجانان شما باشید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند بس آن بدبخت گوله طپانچه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پهلوی چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بخاک افتادند بمردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان جراح فرنگی با این پیغام فرستاد که اشقیا که مرتکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیشوند اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده الهی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بحل نمودیم شما نیز معاف فرمایند سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است اگر بیمار را قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشاره ابرو ادا نکند شما درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز هر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه نقشبند در حین حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گهری فرمودند هنوز مغرب دور است وقت نماز مغرب شب شنبه که پگاه دهم محرم بود دو سه بار نفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزا تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ نوشته میشود اول آیه شریفه اولئک مع الذین انعم الله دوم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه وسلم برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عاش حمیداً مات شهیداً

ریخته باشی سالک به از تو بود اگر کسی برجوع بطریقه تردد تو نماید او را کم از شیر مرده در حق خود تصور نباید نمود و از
هوا خنده قوت حق خد منقش ترسان و لرزان باید بود و خود را از قید هستی و خودپرستی خلاص باید کرد **قطعه** رخت
وا کردن همان رخت از جهان بربستن است * در سبکباری خجل وضع حبابم کرده است * این قدر با غافلی
از اندیشه روز حساب * رحمت بجد و لطف بحسابم کرده است * رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن است
* قطره بودم بحر یک کشت شرابم کرده است * **فرد** مظهر طلبی گر بجهان منزل راحت *
بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است *

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جانجانان مظهر مجددی در حالتی که اقرار مقر بحکم شرع صحیح و معتبر ست وصیتی چند
با حباب که اخذ طریقه فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد ازان
دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم مینمودم
و گر پس مخلصان مارا همین وصیت جامعه کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی
غیر از حق تعالی ندانند و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم ندانند و از رسوم و عادات
درویشان متعارف و از اختلاط با دنیا داران و ارباب احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم

ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی از تحریرات حضرت شاه غلام علی شاه

حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر با اهل اینجهان فرمودند هر
لحظه در استغراق در شهود خود می افزودند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند درین ایام ازدحام ارباب طریقه بسیار شده فوج فوج
آمده داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه جمعیت تمام صفا افزای مخلصان گشت در دو وقت زیاده از صد کس در صحبت
مبارک حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملا نسیم را بوطنش رخصت نموده فرمودند که باز
ملاقات ما و شما معلوم نیست و این کلمه که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد
بملا عبد الرزاق نوشتند که عمر از هشتاد متجاوز گردید وقت نزدیک رسید بدعای خیر یاد آوری باشند همچنین بدیگر عزیزان سخنی که

[illegible]

اگرچه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش کده باطن ما از سوز درد و غم شعله زن است ٭ با همه کس
در میان و ز همه کس بر کران ٭ سوختن و ساختن دین فقیر ست و بس ٭ لهذا میل بوجد و سماع نمی آریم
و مخدرات درد و غم را موکشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقه ما منسوب بحضرت صدیق ست رضی الله
تعالی عنه که بظاهر مزین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات
سنگریزه با در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت
عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جا بجا سوخته و سیاه شده ست
سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد آهی میکشیدند از اثر و حرارت و گرمی آن سقف
این خانه سوخته و سیاه شده ٭ از درون شو آشنا و ز برون بیگانه باش ٭ اینچنین زیبا روش
کم می بود اندر جهان ٭ بزرگی از طریقه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش ذوقش رسید
و از دل برون گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک ست لهذا احرام شد
فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بهم رسیده که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی ست
و آن اینست السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب
الرحمة با این همه ارباب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه
و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون
پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور
مذاق طینت عشق و عاشقی نیز نکتهای اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار
احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظهور وجد
و حال در غلبه سکر معذورند ٭ ارباب صحو که از آداب دربار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان
بی قاعده نمیشود و علی الخصوص حضرات طریقه عالیه نقشبندیه مجددیه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند اصلا
خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم درین باب آنست که نه انکار آن دارد نه ارتکاب قول
حضرت خواجه بزرگ هم همین معنی ست که نه انکار میکنیم و نه این کار ٭ مرید را خاصیت مگس می باید
هر چند دور کنند دور نشود ٭ قول شیخ الاسلام عبدالله انصاری ست هر که استاد ترا رنجه دارد دوازده

۵ [illegible] از اصحاب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره الاقدس مشهور است در باره [illegible]

قدر و مقداری نیار دو عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی
این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش
اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از ینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند
که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی
هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند از ینجاست که سماع
و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع فرموده اند
و ثمراتی که مترتب شود التفات بان نموده روزی بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر
نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه
حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت ست
مکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجد
چه گویند احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج ست اهل استدراج
را نیز احوال و اذواق دست میدهد کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید
حکمای یونان و براهمه هند و رهبنة شریک اند علامت صدق موافقت علوم شرعیه ست با اجتناب
از امور محرمه و مشتبهه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تجدید وضو میکردند ناگاه
از ذوق وجد و سماع که در ان جوار میشد حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بر دست
مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند و مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب
سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که عنقریب رشته حیاتم
منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید تا آنکه بکثرت میل سماع سیدا رند چه طور زندگی بسر
می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذورانند که از درد دوری با خبر ندارند

اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد و روح آن برگزیده حضرت حق سبحانه را
کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باید که هرچند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت باحق سبحانه
باشد زیرا که تواضع با خلق آنگاه پسندیده افتد که مر خدای را عز و جل باشد بایں معنی که آنرا مظاهر آثار قدرت
و حکمت بیند و الا آن صنعت ست نه تواضع انتهی - بر رسمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد که در
ارتکاب آن شناعت بسیار ست **یکی** التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج ست **دوم**
استلزام سوال از خیمه و فرش وغیره **سوم** لزوم اسراف در اخراجات چراغان **چهارم** تضییع اوقات
که محافظت آن ضرورست **پنجم** شکایت مردم از نشیب و فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ
مراتب از کثرت و ازدحام **ششم** در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سودی میشود
که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پر فتنه اسباب معاش فقرا همواره بنهج مساوی و ترک
عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوار ست بنا بر اضطرار محتاج بقرض شده رسم بجا می آرند **هفتم**
نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب ونیز در حدیث آمده
صدقه که در راه خدای تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد ازان بدست آن
مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد ازینجاست
که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند
که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که
امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن که حوائج کثیره
بآن سرانجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی اسرع ست بنفع و اسبق است بوصول راحت بدل
دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار
بعد نماز فجر برای فتح مجرب ست و ختم حضرت خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند
بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ ست و فائده بسیار و برکت بیشمار دارد و مدار کار
طریقه این حضرات استقامت ست که فوق کرامت ست **فرد** بر اهل استقامت فیض نازل
میشود مظهر * نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد * کشف اندرین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع

مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز آنعزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد
از برکت این عمل حق سبحانه وتعالی حاجت روا کرد ـ طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر بامزه
سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام بامزه ولذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب می نماید زیراکه
از طعام بیمزه شکر از دل او نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر است نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن
شکر از انشعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس اینمعنی مستلزم خلاف شکر و منافی اتباع سنت است
که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلفی تجلی خاص آن طعام علاوه و حق سبحانه تعالے
مارا بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من بره طاقت ندارد
مگر بزور که آن امر دیگر است بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری
وباطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار است و فتوحات بسیار
مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید است و سزاوار نه زیارت قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت
مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند و بسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان
بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند **فرد** خر عیسی اگر بمکه رود * چون بیاید هنوز
خر باشد * مگر هرکه لطیفه روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس او را زیارت مضائقه ندارد
بلکه سودمند خواهد افتاد زیراکه از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه خواهد نمود
چنانچه حضرت خواجه عبیدالله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاءالدین
غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاءالدین محمد نقشبند اند قدس الله سره ملاقات واختلاط داشتم
روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت
نیز غنیمت است اگرچه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند
که گربه زنده به از شیر مرده **قطعه** تاکی بزیارت مقابر * عمری گذرانی ای فسرده * یک گربه زنده پیش
عارف * بهتر ز هزار شیر مرده * حضرت خواجه علاءالدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولی است از مجاورت خلق او عزوجل و این بیت بر زبان مبارک
بسیار گذشتی **بیت** تو تاکی گور مردان را پرستی * بگرد کار مردان گرد رستی * مقصود از زیارت مشاهد

اینجا باید دریافت که این خاصه نفس کامل است که از خدمت او مردم منتفع [illegible] ۱۲
[illegible]

شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمریدخود نموده فرمودند که این بیت در جواب وی گو
بیت من گم شده ام مرا مجو پید از گم شدگان سخن نگوید ∗ راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد
و اصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف حق ست سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و جه
معین بی سوال اگر بران اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز آن مقبول نه
درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی ست و راس المال صوفیه همین جمعیت ست بقوت کفاف
قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد و از اجل نعمای الهی برین فقیر دو چیز ست که زندگانی بدان
خوش میگذرد یکی هر چه می باید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین دل مستاصل و ناپیدا میگردد
از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد **فرد** نومیدی از مطالب کلفت
زدای من شده ∗ هر کار بسته آخر مشکل کشای من شده ∗ تا تواند نیک و بد را بچشم احتقار ننگرد اگر چه سگ
وگربه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است
فرد انفعال جرم بهتر از غرور طاعت ست ∗ مظهر او در از حقیقت بر نماز خود مناز ∗ مخالفت
نفس چندانکه تواند کند زیباست **فرد** نفس اژدرهاست این کی مرده است ∗ از غم بی آلتی
افسرده است ∗ لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد
عاز بیطاقتی راه ضجرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات ست باز دارد باید که گاه
بیگاه با او بسازد و بآرزو برساند که آخر نفس مومن ست خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه
طلبد همانوقت او را بدهد بلکه باینطور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب و الا
باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز متقاضی شود همچنین او را ریت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش
کند چون داند که هرگز از آرزو باز نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدهد بشرطیکه
مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر
حاضر شد و تمنای شیر و برنج نمود و گفت هر که انوقت مرا به شکم تو رانند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این
قصه را از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت
او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج

لفظ حضرت بالفعل ... نقل ... زخم ۱۳